

پیام فدایی

۱۶۴

بهمن ۱۳۹۱

دوره جدید سال هفدهم

ارگان چریکهای فدایی خلق ایران

سالی که
زنگ بزرگ خون
به صدا در آمد
و طوفان
شکوفه داد!



چهل و دومین سالگرد رستاخیز سیاهکل گرامی باد!

فرخ نگهدار و تحریف تاریخ چریکهای فدایی خلق

اشرف دهقانی

... از همان آغاز فعالیت در شرایط علنی بعد از قیام، فرخ نگهدار به همراه دیگر رهبران و دست اندرکاران سازمانی که خود را وارث چریکهای فدائی خلق می نامید، سعی کردند همه سیاست ها و اعمال خود را در پشت نام یک مبارز انقلابی یعنی رفیق بیژن جزئی و با عنوان "اختلاف بین بیژن و مسعود" توجیه نموده و پیش ببرند. در این میان فرخ نگهدار بدون آنکه کمترین اعتقادی به نظرات رفیق جزئی - که اتفاقاً بطور برجسته طرفدار مبارزه پارتیزانی یا چریکی بود و همواره از نقش محوری مبارزه مسلحانه سخن می گفت - داشته باشد خود را در پشت آن نام انقلابی پنهان ساخت تا بهتر بتواند به قریب اعضاء و هواداران صدیقی که حول آن سازمان متشکل شده بودند، بپردازد. در شرایطی که توده وسیعی از مردم در صحنه سیاسی حضور داشتند فرخ نگهدار با کمک همپالکی هایش یک تاریخ جعلی از چگونگی تشکیل چریکهای فدائی خلق در جنبش جا انداخت که مطابق آن گویا گروه رفقا سورکی، جزئی، ظریفی یکی از گروههای تشکیل دهنده چریکهای فدائی خلق بوده است. بعدها این تحریف و جعل در تاریخ چریکهای فدائی خلق تا آنجا پیش رفت که رفیق جزئی حتی بنیانگذار و تنورسین سازمان ما هم معرفی شد ... صفحه ۵

به یاد گرامی چریک فدائی خلق،

رفیق کیومرث سنجری

... متأسفانه از همه فعالیت های رفیق کیومرث سنجری در سازمان چریکهای فدائی خلق اطلاعات کافی در دست نیست. اما این امر روشن است که وی در سال ۱۳۵۳ به مشهد منتقل شد و در پایگاهی با حضور رفقا حمید مؤمنی و صبا بیژن زاده فعالیت انقلابی خود را دنبال نمود. در دوره ای نیز او به مدت کوتاهی با رفیق اشرف دهقانی در پایگاهی در مشهد که رفیق علی اکبر (فریدون) جعفری به عنوان مسئول شاخه مشهد به آنجا رفت و آمد می کرد، حضور داشت. از جمله کارهای او در مشهد کمک به انتشار نبردخلق، ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق بود. در همین دوره او همراه با رفیق جعفری موفق بطرح ریزی آرم جدید برای سازمان که دست با مسلسل در بیرون از ایران قرار دارد، شد... صفحه ۱۸

برخی از تجارب سیاهکل

برای مبارزین امروز

(سخنرانی رفیق چنگیز قبادی فر به مناسبت رستاخیز سیاهکل در نروژ)

... بدیهی ست که هرتشکلی اگه می خواد در شرایط ایران امکان ادامه کاری و بقا پیدا کنه در درجه اول باید مخفی باشه و موضوع دیگر این که بر اساس یکی از مهمترین دست آورد های مبارزات چریکهای فدائی خلق، در شرایط دیکتاتوری تنها یک تشکل سیاسی- نظامی امکان بقا و رشد دارد. این، پاسخگوی الزامات شرایطی است که دشمن بر مردم ما تحمیل کرده که جز با زبان زور نمیشه با وی سخن گفت واقعیته که برای زنده ماندن و رشد باید راهنمای هر تشکلی قرار بگیره ... حتی یک گروه کوچک هم می تواند کار رو در اون جهت شروع کنه.... صفحه ۱۲

در صفحات دیگر

- سرمقاله: آیا قیام بهمن " پُر شکوه" بود؟ ۲
- گزارش برگزاری مراسم سیاهکل در اسلو و آمستردام ۲۰ و ۲۴
- سیاهکل ۲۱
- شعر: خودکشی زنان ۲۱
- اطلاعیه سازمان بمناسبت سالگرد رستاخیز سیاهکل ۲۲

قیام بهمن درست در تقابل با دسیسه های امپریالیستی و خواسته های دارو دسته خمینی شکل گرفت و آنها نه تنها هیچ نقشی در آن نداشتند بلکه برعکس به هر وسیله ای متوسل می شدند تا از عمق و دامنه آن بکاهند. در جریان این قیام بود که مقدار زیادی اسلحه به دست مردم افتاد و توده ها نواستند تا حدودی خود را مسلح کنند، واقعیتی که تا مدت ها حل معضل خلع سلاح مردم را در دستور کار حاکمان جدید قرار داده بود. قیام کار سردمداران رژیم را برای سرکوب انقلاب با دشواری مواجه کرد. بر بستر این قیام، روحیه انقلابی هر چه فرونتری در میان مردم رشد کرد و توده ها به پشتوانه عمل عظیم انقلابی خود با عزمی بیشتر از قبل خواهان تحقق خواست های انقلابی خود بوده و در این راه هم قدم بر می داشتند.



آیا قیام بهمن، "پُر شکوه" بود؟

در ایام سالگرد قیام بهمن، ما شاهد تکرار تبلیغات و تشدید کارزاری هستیم که با وجود سازماندهندگان ظاهراً متفاوت، هدف واحدی را در تحریف قیام بهمن و کوشش برای زائل ساختن آگاهی انقلابی مردم و بویژه نسل جوان تعقیب می کنند. در یکسوی این تبلیغات، جمهوری اسلامی و ماشین تبلیغاتی عظیمش قرار دارد که هر ساله "دهه فجر" را جشن گرفته و همواره ریاکارانه کوشیده رژیم ضد مردمی خود را حاصل انقلاب مردم و قیام بهمن جا بزند. در تبلیغات مزبور، هم چهره نیروهای اهریمنی امپریالیستی عامل به قدرت رسیدن این رژیم و هم دلائل اصلی به قدرت رسیدن چنین رژیم جنایتکاری لاپوشانی می گردد. هدف دیگر این کارزار، مخدوش نمودن اذهان مردم و به ویژه جوانان مبارز است تا نسبت به هرچه "انقلاب" و "قیام" و مبارزه انقلابی است دچار بدبینی گردند. این تبلیغات غیر واقعی البته صرفاً به ضد انقلاب غالب محدود نمی گردد. در سوی دیگر این کارزار، ما شاهد هستیم که سلطنت طلبان به مثابه بخشی از ضد انقلاب مغلوب که ضرب شست توده های قیام کننده را چشیده اند هم همواره علیه این انقلاب و قیام مردم سم پاشی کرده و در ظاهر هم در تقابل با دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی، از "دهه زجر" و "فتنه بهمن ماه" سخن می گویند، ولی برغم "مخالفت" آنها با جمهوری اسلامی، آنها نیزچنین جلوه می دهند که خمینی و رژیم منفورشان حاصل انقلاب مردم و قیام بهمن بودند و این مردم بودند که دار و دسته خمینی را با خواست و اراده خویش به قدرت رساندند.

متأسفانه باید متذکر شد که تبلیغات انحرافی فوق بر پایه ابعاد سرکوب و جنایات کثیف و روزمره رژیم جمهوری اسلامی که به خاطر وسعت و شدت شان، رژیم شاه و سلطنت طلبان را

خود (اگر چه برای مدتی کوتاه) را پیش از مصادره کامل جنبش شان توسط ضد انقلاب جدید به نمایش بگذارند. قیام آنها ترس و وحشت امپریالیستها، مرتجعین و تمامی دشمنان طبقاتی شان را برانگیخت. تا جایی که به مثابه یک نمونه وجود هزاران قبضه سلاح مصادره شده از ارتش ضد خلقی در دستان آنها باعث شد تا در برنامه های ضد انقلابی دار و دسته خمینی و اربابان جهانی اش که خواهان آن بودند که به جو انقلابی در جامعه و رشد مبارزات مردم هر چه زودتر پایان داده شود، خلل ایجاد شود. در واقع قیام توده ها در سرکوب انقلاب به طور سریع مطابق نقشه مهندسی شده امپریالیستها مانع ایجاد کرد و تأخیرات چشمگیری در این امر به وجود آورد. وجود سلاح های مصادره شده از زردخانه های رژیم شاه در دستان توده ها امکانی بود که باعث شد تا انقلاب مردم در مناطق مختلفی از ایران و به خصوص در کردستان تا سالها پس از استقرار رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی نیز به بقای خود ادامه دهد. اینها، تنها برخی از تأثیرات مثبت قیام بهمن بود. به طور کلی قیام خودجوش مردمی در ۲۱ و ۲۲ بهمن و تجارب مبارزاتی آن و همچنین نتایج اجتماعی و تاریخی فراموش ناشدنی آن، گنجینه تجارب انقلابی کارگران و خلقهای تحت ستم ما را برای رسیدن به آزادی و خواست های بر حق و انقلابی شان پر بار تر نموده است.

اکنون با گذشت بیش از ۳۴ سال از آن روزهای سرنوشت ساز و درخشان مبارزاتی و در شرایط رشد دوباره جنبش توده های بجان آمده بر علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی، ما شاهد رشد تبلیغات ارتجاعی ای هستیم که با قلب حقایق و تحریف تجارب قیام بهمن می کوشند تا این قیام مردمی و فراموش نشدنی را به نفع تبلیغات دشمنان مردم ما مصادره کرده و آن را یک حرکت بیهوده و ارتجاعی و بی نتیجه قلمداد کنند. بطور مثال این روز ها

بی شک در تاریخ مبارزات معاصر مردم تحت ستم کشور ما، جایگاه قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن ۵۷ به مثابه یکی از بزرگترین جنبشهای توده ای برای رسیدن به آزادی و برابری انکار ناپذیر است. در آن دوره، در شرایطی که امپریالیستها به مثابه سرمایه داران غارتگر بین المللی با مشاهده پتانسیل جنبش توده ها بر علیه رژیم وابسته شاه و نگرانی از گسترش "شیخ سرخ" کمونیسم بر فراز ایران، پیگیرانه در صدد عملی ساختن گام به گام تعویض مسالمت آمیز و بدون دردسر رژیم شاه با دار و دسته خمینی بودند، قیام توده های مسلح در خیابانها و حمله آنها به ستون فقرات نظام یعنی ارتش ضد خلقی، برنامه مهندسی شده و ضد انقلابی آنها را با موقعیت جدیدی مواجه ساخت.

قیام توده ها و چشم انداز تداوم انقلاب آنها علیه نظم ظالمانه سیستم سرمایه داری حاکم بر جامعه چنان هراسی در دل مرتجعین بر انگیزت که خمینی، این نوکر جدید امپریالیستها، با عجله همکاران عمامه دار و بی عمامه خود را سراسیمه به خیابانها فرستاد تا فریاد "مردم به خانه هایتان برگردید"، "امام دستور جهاد نداده" سر بدهند. بازارگان نخست وزیر موقت نیز با سرزنش مردمی که می کوشیدند با اعمال اراده طبقاتی شان قدرت را بدست خود بگیرند، با خفت و خواری اعلام نمود که "ما باران می خواستیم ولی سیل آمد!". این اظهارات و اقدامات ضد انقلابی مکمل آن و دستور قاطع "خلع سلاح" مردم و سپس قدم به قدم بازپس گیری دستاورد های انقلابی ای که توده ها با قیام و طی مبارزاتشان علیه رژیم شاه به دست آورده بودند، نشانگر خشم و برخوردهای ضد انقلابی رژیم جدید نسبت به مردم انقلابی ای بود که با قیام مسلحانه خویش ضربات بزرگی را به برنامه های مورد دلخواه امپریالیستها و سرمایه داران وابسته حاکم بر ایران وارد ساخته بودند.

توده های تحت ستم ایران با قیام خود در ۲۱ و ۲۲ بهمن توانستند تا قدرت تاریخی



چندین نخست وزیر را عوض کردند؛ حکومت نظامی اعلام کردند و حتی شاه که با تخبتر احمقانه ای خود را "شاه شاهان" و "سایه خدا" بر روی زمین می نامید در تلویزیون ظاهر شد و با فصاحت تمام اعلام کرد که "صدای انقلاب" مردم را شنیده است. کسی که تا دیروز با زور شکنجه و شلاق ناراضیان را به تلویزیون می آورد و آنها را مجبور به ندامت از عملکردهای خود می کرد حال برای مقابله با انقلاب توده ها، خود علنا ابراز ندامت کرده و قول "درست شدن" کار ها را می داد. اما مردم نه فریب چنین شعبده بازی هائی را خوردند و نه سرکوب ها و حکومت نظامی های رژیم شاه آن را را ترسانند. در نتیجه همه تاکتیکهای دشمنان مردم در مقابل پیشروی انقلاب آنها با شکست مواجه شد. در چنین شرایطی بود که قدرتهای حامی شاه و به خصوص امپریالیسم آمریکا که می دیدند با وجود شاه در قدرت قادر به مقابله با انقلاب نیستند و هر چه بگذرد انقلاب رادیکال تر شده و در فضائی که مبارزه مسلحانه کاملاً مقبولیت توده ای داشت و آنها از آغاز مبارزات توده ای در اقصی نقاط ایران شدیداً در هراس بودند، جهت حرکت خود را عوض کردند.

امپریالیست ها با کمک سرمایه داران وابسته در ایران و مرتجعینی که منافعشان به حضور امپریالیسم در ایران وابسته است، با تمام قدرت شروع به تقویت دارو دسته خمینی و گذاشتن بلندگوهای تبلیغاتی شان در اختیار او نمودند. آنها به این ترتیب برای پروژه سرکوب انقلاب تحت نام خود انقلاب دست به کار شدند. به همین دلیل بود که در شرایطی که ساواک هر نوجوانی را به خاطر داشتن یک اعلامیه از سازمانهای انقلابی، وحشیانه آزار می داد، اما نوار های سخنرانی خمینی با وجود سلطه ساواک، آزادانه پخش می شد و رسانه امپریالیستی بی بی سی هم عملاً به سخنگوی خمینی تبدیل شده بود. مأموران ساواک در حالی که کمونیستها و مبارزین را وحشیانه و قاطعانه سرکوب می کرد، اما در همان

با هواپیمائی، که دولت امپریالیستی فرانسه برایش تدارک دیده بود، در فرودگاهی که اتفاقاً برای همین پرواز آماده شده بود وارد ایران گشت. تا وقتی که امکان حفظ شاه در قدرت توسط امپریالیست های حامی وی بود، مسلم بود که خمینی نمی توانست به کشور بازگردد. به همین خاطر ورود خمینی به ایران در روز ۱۲ بهمن سال ۵۷ پس از "فرار شاه" درست نشانه این بود که شاه دیگر جائی در ایران ندارد و حامیان بین المللی اش حمایت خود را از پشت وی برداشته اند؛ و حال "امداد های غیبی" شان را متوجه یاران و سرسپردگان جدیدشان در صحنه سیاسی کشور نموده اند. تیمسار ربیعی فرمانده نیروی هوائی رژیم سلطنت، در دادگاه محاکمه اش پس از سقوط رژیم سلطنت جمله پر معنائی را بیان کرد که واقعیت توطئه گری امپریالیست ها و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا در رابطه با انقلاب مردم ما را به خوبی آشکار می کند. آن جمله این است: **"هویز، شاه را مثل موش مرده ای از ایران بیرون انداخته!"** هویز یکی از سیاستمداران امریکائی بود که بدون اطلاع شاه وارد فرودگاه مهر آباد در ایران شد و فرماندهان ارتش را متقاعد کرد که بر اساس منافع امپریالیسم آمریکا در ایران باید ارتش را از پشتیبانی از شاه بر حذر دارند.

این اتفاقات نشانه آشکاری از تبانی های پشت پرده ای بود که امپریالیستها برای سرکوب انقلاب مردم ما و مهندسی روند انتقال مسالمت آمیز قدرت بدون دخالت توده های انقلابی به آن توسل جسته بودند. مذاکرات مهندس بازرگان و موسوی اردبیلی و بهشتی با سولیوان سفیر وقت آمریکا در ایران و هویز فرستاده ویژه ریاست جمهوری آمریکا با فرماندهان ارتش ایران، و تماسها و مذاکرات یزدی و قطب زاده و بنی صدر در خارج از کشور به نمایندگی از خمینی با امپریالیستها همه جهت تحقق این هدف بود که شرایط کنترل و مقابله با انقلاب مردم که آنها آنرا "بحران ایران" می نامیدند مهیا شود. دیدیم که چگونه بر بستر این تبانی ها سر انجام در کنفرانس گوادالوپ که در تاریخ ژانویه ۱۹۷۹ (دی ماه ۱۳۵۷) با شرکت جیمی کارتر، والری ژسکار دستن، جیمز کالاهان و هلموت اشمیت (آنها به ترتیب رهبران آمریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان بودند) برگزار شده بود، تصمیم گرفته شد که بر قدرت رژیم شاه در ایران نقطه پایان گذاشته شده و جمهوری اسلامی جایگزین آن گردد. (۱)

اما اگر به قدرت رسیدن خمینی حاصل قیام مردم نبود، چه عواملی این رژیم را بر سر کار آوردند؟ واقعیت این است که وقتی که انقلاب مردم از سال ۱۳۵۶ رو به رشد نهاد و سیل مبارزات توده ها در جامعه جاری شد، طبقه حاکمه و قدرتهای امپریالیستی حامیش به هر وسیله ای متوسل شدند تا جلوی آنها بگیرند. آنها

"روسفید" کرده از یک طرف به دلیل حجم بسیار بالای این تبلیغات که توسط رسانه های متعدد ضد خلقی پوشش داده می شوند و از طرف دیگر کم وسعت بودن و عدم اشاعه کافی تبلیغات و نظرات انقلابی در میان مردم، در اینجا و آنجا هم، گوشه های شنوایی پیدا کرده است. تحت تاثیر چنین واقعیتی ست که در صفوف برخی روشنفکران سرخورده و فاقد تحلیل و دید تاریخی هم گاه شنیده می شود که چرا مثلاً برای توصیف قیام بهمن از صفت "پر شکوه" (عبارتی که چریکهای فدایی خلق ایران همواره در توصیف این حرکت بزرگ تاریخی به کار برده اند) استفاده می گردد. فقر سیاسی این جماعت سپس در نوع استدلالشان بروز می کند که برای نشان دادن نادرستی کاربرد چنین صفتی مدعی می شوند که مگر این قیام باعث روی کار آمدن خمینی و جمهوری اسلامی اش نشد؟ پس قدرت گیری چنین رژیم سرکوبگری چه شکوهی می تواند داشته باشد؟ آنهم رژیمی که درسرکوب و جنایت چنان کارنامه ای از خود بجای گذارده که زبان از بیانش قاصر است.

هر چند در سطور فوق این موضوع توضیح داده شد که رژیم جمهوری اسلامی حاصل قیام مردم نبود و خمینی و دارو دسته اش شدیداً با وقوع چنین رویداد تاریخی ضدیت داشتند ولی از آنجا که ممکن است پرسش فوق با توجه به گستردگی تبلیغات نیرو های ضد انقلابی، اذهان جوانانی که دلیل شدت دیکتاتوری حاکم بر کشور امکان مطالعه آزادانه و کنکاش آگاهانه در مورد آن دوره را ندارند نیز به خود مشغول کرده باشد و به طور کلی با توجه به این که هدف اشاعه چنان تفکرانی، ایجاد یک ناروشنی بزرگ در تاریخ مبارزات مردم ما می باشد ضروری است در اینجا با وضوح هر چه بیشتری واقعیت های موجود در آن دوره را مورد توضیح و تشریح قرار دهیم. در بررسی تبلیغات گوناگونی که در رابطه با تحریف واقعیت قیام بهمن ۵۷ می شود نخستین مساله ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که آیا براستی در این تبلیغات هیچ گونه واقعیتی نهفته است و آیا خمینی و جمهوری اسلامی اش واقعا نتیجه قیام بهمن ۵۷ بودند که حال باید خود این قیام بزرگ توده ای را به دلیل کارنامه سیاه آنها محکوم اعلام نمود؟ برای پاسخ به این سوال و جلوگیری از تحریف ماهیت قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن باید به خود رویدادها و واقعیات اتفاق افتاده در آن دوره رجعت کرد، تا با بررسی آنها به شناخت و درک هر چه بهتر از غیر واقعی بودن تبلیغات ارتجاعی فوق و دلایل مادی اشاعه آنها پرداخت.

با نگاهی به سیر رو به رشد انقلاب مردم در سالهای ۵۶ و ۵۷ که قیام بهمن نقطه اوج آن بود اتفاقاً متوجه می شویم که شاه خیلی زودتر از ۲۱ و ۲۲ بهمن (روز های قیام) یعنی در ۲۶ دی ماه مجبور به ترک کشور شد و خمینی هم زودتر از این قیام

حال مساجد "منطقه آزاد شده" آخوندهایی شده بود که برای انحراف اذهان جوانان و جلوگیری از پیوستن آنها به نیروهای مترقی و کمونیست در جامعه، با فراغت کامل به تبلیغ بر علیه شاه و اشاعه روند مورد دلخواه مرتجعین لانه کرده در میان مردم می پرداختند. به طور کلی اگر جوانان ما می خواهند بدانند که آیا خمینی محصول "قیام مردم" بود و واقعا چطور به قدرت رسید، باید اسناد و خاطراتی را مطالعه کنند که بروشنی نشان می دهد چگونه قدرتهای بزرگ خمینی را به پاریس برده و در نوفل نوشاتو جای داده و سازمان سیا جدا از عناصری که در کنار وی بکار گماشته بود در کنار خانه این آخوند هم خانه ای داشت که ماموران آمریکائی صبح تا شب با وی در تماس بودند و به او خط می دادند که چگونه نقش "رهبر انقلاب" را بازی کند. حتی مطالعه خاطرات دست اندرکاران رژیم خمینی نیز به روشنی نشان می دهد که آمریکائی ها برای جایگزینی، سه شرط اساسی در مقابل خمینی و دارو دسته اش قرار دادند که عبارت بودند از: ۱- ارتش دست نخورده باقی بماند. ۲- جریان نفت ادامه یافته ۳- کمونیستها هم سرکوب شوند. (البته منظور سرکوب کل مردم مبارز ایران و انقلاب آنها بود که تحت نام سرکوب کمونیستها از آن نام برده شده). مردم ایران شاهد بودند که دارو دسته خمینی در رأس رژیم جمهوری اسلامی هم چگونه این شروط را پذیرفته و با قساوت تمام آنها را عملا اجرا کردند.

بنابراین اگر به سیر رویدادها در آن سالها نگاه کنیم به روشنی و با شواهدی که امروز دهها سند در تایید آنها وجود دارد خواهیم دید که شاه قبل از قیام بهمن ساقط شده بود و خمینی هم قبل از چنین قیامی به قدرت رسیده بود و به همین دلیل هم بود که در روزهای قیام نمایندگان خمینی در چهار گوشه شهر فریاد می زدند که به خانه های خود برگردید چون امام هنوز "دستور جهاد" نداده است. برای نمونه هادی غفاری در میدان فوزیه (امام حسین بعدی) مردم قیام کننده که دسته دسته برای کمک به همافران پسوی نیروی هوائی می رفتند را به بازگشت به خانه هایشان دعوت می کرد. اگر به روز نامه های آن زمان هم نگاه کنیم می بینیم که در آن روز نامه ها در حالی که با تیتراژ درشت متلاشی شدن رژیم شاه و درگیری لحظه به لحظه مردم با نیروهای سرکوبگر خبر داده می شوند، نوشته شده که "امام هنوز دستور جهاد نداده است". بنابراین قیام بهمن درست در تقابل با دسیسه های امپریالیستی و خواسته های دارو دسته خمینی شکل گرفت و آنها نه تنها هیچ نقشی در آن

با نگاهی به سیر رو به رشد انقلاب مردم در سالهای ۵۶ و ۵۷ که قیام بهمن نقطه اوج آن بود متوجه می شویم که شاه خیلی زودتر از ۲۱ و ۲۲ بهمن یعنی در ۲۶ دی ماه مجبور به ترک کشور شد و خمینی هم زودتر از این قیام با هواپیمائی که دولت فرانسه برایش تدارک دیده بود، در فرودگاهی که برای همین پرواز آماده شده بود وارد ایران گشت. تا وقتی که امکان حفظ شاه در قدرت توسط امپریالیست ها بود، مسلم بود که خمینی نمی توانست به کشور بازگردد. به همین خاطر ورود خمینی به ایران در روز ۱۲ بهمن سال ۵۷ پس از "فرار شاه" نشانه این بود که شاه دیگر جانی در ایران ندارد و حامیان اش حمایت خود را از پشت وی برداشته اند؛ و حال "امداد های غیبی" شان را متوجه سرسپردگان جدیدشان در صحنه سیاسی کشور نموده اند.

نداشتند بلکه برعکس به هر وسیله ای متوسل می شدند تا از عمق و دامنه آن بکاهند. در جریان این قیام بود که مقدار زیادی اسلحه به دست مردم افتاد و توده ها توانستند تا حدودی خود را مسلح کنند، واقعیتی که تا مدتها حل معضل خلع سلاح مردم را در دستور کار حاکمان جدید قرار داده بود. قیام کار سردمداران رژیم را برای سرکوب انقلاب با دشواری مواجه کرد. بر بستر این قیام، روحیه انقلابی هر چه فروتنی در میان مردم رشد کرد و توده ها به پشتوانه عمل عظیم انقلابی خود با عزمی بیشتر از قبل خواهان تحقق خواست های انقلابی خود بوده و در این راه هم قدم بر می داشتند.

سران جمهوری اسلامی در حالیکه همواره کوشیده اند با تحریف تاریخ و فریب مردم چنین جلوه دهند که پیروزی برشاه تنها با نیروی ایمان و دست خالی به دست آمده، اما در عین حال هر جا هم لازم داشتند قدرت گیری خود را به قیام توده ها نسبت داده اند. در واقعیت اما آنها در همان زمان وقوع آن قیام، شدیداً از آن ناراحت و خشمگین بودند. بی دلیل نبود که همپالگی های خمینی همواره با کینه خاصی از آخرین نخست وزیر شاه یاد می کردند و قطب زاده زمانی که هنوز از نور چشمی های خمینی تلقی میشد و مسئولیت رادیو و تلویزیون وی را بر عهده داشت، بختیار را "خائن ترین نخست وزیر ایران" خطاب می کرد. او قیام شکوهمند بهمن را "عمل ناپسند" یورش مردم به پادگانها در زمان نخست وزیری وی نامیده و آنرا به حساب "لج بازی" بختیار می گذاشت که متوجه سازشهای صورت

گرفته نشده بود و در لحظه ای که حاکمان جدید انتظار داشتند، فرار را بر قرار ترجیح نداده بود. (بختیار بعداً با کمک اولین نخست وزیر منتخب خمینی یعنی مهندس بازرگان ظاهراً مخفیانه از مرز گذشته و از ایران خارج شد. در همان زمان توده های مردم این طنز را در جامعه پخش کردند: بختیار، از "مرز بازرگان" گذشت!)

بر اساس آنچه گفته شد، کسانی که رژیم جمهوری اسلامی را حاصل انقلاب مردم و یا قیام بهمن می نامند، شواهد و اسناد تاریخی و روند رویدادها را تحریف می کنند؛ و نمی دانند و یا نمی خواهند بدانند که خمینی چرا و در بستر چه سیاستها و سازشها و تباری هائی به قدرت رسید. با رجوع به اسناد و شواهد تاریخی هر انسان آگاه و جویای حقیقت می تواند بفهمد که خمینی حاصل انقلاب مردم ما و نقطه اوج آن، قیام بهمن نبود بلکه این رژیم درست برای سرکوب انقلاب مردم به کار گمارده شده بود. به همین خاطر هم در اولین گام انقلاب مردم را انقلاب اسلامی خواند و آنرا ملا خور نمود.

در رابطه با جایگاه قیام بهمن، واقعیت این است که قیام بهمن حرکت خود انگیخته مردمی بود که از دو سال پیش بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه بهاخته بودند. آنها متأثر از ۸ سال جنبش انقلابی مسلحانه در جامعه، فریاد می زدند: رهبران ما را مسلح کنید. اما متأسفانه نیروئی که قادر به پاسخگونی به این نیاز باشد در صحنه وجود نداشت. در نتیجه قیامی که مردم به طور خود جوش به آن دست زدند از آنجا که فاقد رهبری سازمان یافته ای بود، به پیروزی نرسید و با همه عظمت و شکوهش شکست خورد- هر چند این شکست همانطور که توضیح داده شد اوضاع سیاسی ایران را تغییر داد و تجاری از خود به جا گذاشت که توشه راه مبارزات مردم ماست.

زیرنویس:

(۱) ژیسکار دستن رئیس جمهور وقت فرانسه و میزبان کنفرانس گوادولوپ در مصاحبه با روزنامه "توس" در سال ۱۳۷۷ گفته بود که "تنها کشوری که در این جلسه زنگ خاتمه حکومت شاه را به صدا درآورد نماینده آمریکا بود و معتقد بود وقت تغییر رژیم ایران است به طوری که همه ما متحیر و متعجب شدیم. چون تا آنجا که ما مطلع بودیم آمریکا پشتیبان حکومت وقت ایران بود..."

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

فرخ نگهدار و تحریف تاریخ

چریکهای

فدائی خلق

اشرف دهقانی



با قیام شکوهمند بهمن ۱۳۵۷ توسط توده های قهرمان ایران و سقوط رژیم دیکتاتور و وابسته به امپریالیسم شاه، مردم مصیبت دیده و تحت ستم ما به مدت بسیار کوتاهی فضائی سرشار از شادی و آرامش در زندگی خود احساس کردند و انتظارشان آن بود که بهار ۱۳۵۸، بهار آزادی برای آنها باشد. اما رژیم تازه روی کار آمده که بعداً جمهوری اسلامی نام گرفت، سرکوب توده ها را به طور برجسته از همان نوروز ۱۳۵۸ آغاز کرد و در اولین اقدام خود، زحمتکش کردستان را چنان در خون خود غرقه ساخت که در زبان شعر این گونه توصیف شد: "بر جنازه های پاره هوا / چو دستی می کشی / تمام سطح دست و پنجه ات / زخون گرم کودکان / خضاب می شود". واقعیت آن بود که با آغاز حاکمیت رژیم جدید که همچون رژیم شاه توسط امپریالیست ها بر سر کار آورده شده بود، آزادی و بهاران به بند کشیده شده بودند، با این حال در شرایط سلطه فرب و ریاکاری، متأسفانه بهار ۵۸ هنوز به طور دردناکی "بهار آزادی" خوانده می شد.

در حقیقت پس از قیام بهمن، یک روند ارتجاعی در بستر جعل تاریخ توسط خمینی - که انقلاب توده ها برای بهبود شرایط زندگی خود - را "انقلاب اسلامی" نامید - در جامعه ایران شروع به رشد کرد. از طرف دیگر روند تاریخی دیگری شکل گیری خود را در جامعه ما نمایان ساخت. این روند دوم با حضور یافتن سازمانی با پشتیبانی عظیم توده ای در صحنه سیاسی جامعه به وجود آمد که در حالی که خود را وارث سازمان پر افتخار چریکهای فدائی خلق می خواند ولی در رأس آن "ماران خوش خط و خالی" قرار داشتند که به جایگاه چریکهای فدائی خلق واقعی، تکه زده و یا سخن گفتن به نام فدائی، علیه آن عمل می کردند. (چنین هشداری در مورد رهبری آن سازمان اولین بار در خرداد ۱۳۵۸ در جزوه "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" داده شده بود). بنابراین، در آن بهاری که به نادرست "بهار آزادی"

با قیام شکوهمند بهمن ۱۳۵۷ توسط توده های قهرمان ایران و سقوط رژیم دیکتاتور و وابسته به امپریالیسم شاه، مردم مصیبت دیده و تحت ستم ما به مدت بسیار کوتاهی فضائی سرشار از شادی و آرامش در زندگی خود احساس کردند و انتظارشان آن بود که بهار ۱۳۵۸، بهار آزادی برای آنها باشد. اما رژیم تازه روی کار آمده که بعداً جمهوری اسلامی نام گرفت، سرکوب توده ها را به طور برجسته از همان نوروز ۱۳۵۸ آغاز کرد و در اولین اقدام خود، زحمتکش کردستان را چنان در خون خود غرقه ساخت که در زبان شعر این گونه توصیف شد: "بر جنازه های پاره هوا / چو دستی می کشی / تمام سطح دست و پنجه ات / زخون گرم کودکان / خضاب می شود". واقعیت آن بود که با آغاز حاکمیت رژیم جدید که همچون رژیم شاه توسط امپریالیست ها بر سر کار آورده شده بود، آزادی و بهاران به بند کشیده شده بودند، با این حال در شرایط سلطه فرب و ریاکاری، متأسفانه بهار ۵۸ هنوز به طور دردناکی "بهار آزادی" خوانده می شد.

در حقیقت پس از قیام بهمن، یک روند ارتجاعی در بستر جعل تاریخ توسط خمینی - که انقلاب توده ها برای بهبود شرایط زندگی خود - را "انقلاب اسلامی" نامید - در جامعه ایران شروع به رشد کرد. از طرف دیگر روند تاریخی دیگری شکل گیری خود را در جامعه ما نمایان ساخت. این روند دوم با حضور یافتن سازمانی با پشتیبانی عظیم توده ای در صحنه سیاسی جامعه به وجود آمد که در حالی که خود را وارث سازمان پر افتخار چریکهای فدائی خلق می خواند ولی در رأس آن "ماران خوش خط و خالی" قرار داشتند که به جایگاه چریکهای فدائی خلق واقعی، تکه زده و یا سخن گفتن به نام فدائی، علیه آن عمل می کردند. (چنین هشداری در مورد رهبری آن سازمان اولین بار در خرداد ۱۳۵۸ در جزوه "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" داده شده بود). بنابراین، در آن بهاری که به نادرست "بهار آزادی"

و رفرمیسم غوطه ور ساخت و سپس بخش بزرگی از آن را به پای بوسی ارتجاع وحشی حاکم برد. از این روست که خمینی و فرخ نگهدار امروز به گواه تاریخ در میان نیروهای مترقی و آزادیخواه ایران و به خصوص در نزد توده هائی که آن دوره را تجربه کرده اند، از جمله منفورترین چهره های سیاسی این دوره از تاریخ ایران به شمار می روند.

تا جائی که به فرخ نگهدار و عملکردهای او در درون سازمان غصب شده چریکهای فدائی خلق - قبل از انشعاب به اقلیت و اکثریت - برمی گردد، با توجه به تأثیر تعیین کننده ای که آن سازمان در روند مبارزاتی مردم ایران داشت، باید نظرها را و سیاست های عملی آن سازمان مورد برخورد و بررسی دقیق قرار گیرد. همچنین باید به عملکردهای نگهدار در سازمان اکثریت و افشای ماهیت ضد خلقی "اکثریت" پرداخت. در این مقاله در حالی که به موارد فوق تنها اشاره وار برخورد خواهد شد، تمرکز بحث روی یکی از عملکردهای فرخ نگهدار و همپالگی هایش در ارتباط با اشاعه تاریخی جعلی از تکوین سازمان چریکهای فدائی خلق خواهد بود.

اشاعه تاریخی جعلی از شکل گیری چریکهای فدائی خلق

از همان آغاز فعالیت در شرایط علنی بعد از قیام بهمن، فرخ نگهدار به همراه دیگر رهبران و دست اندرکاران سازمانی که خود را وارث سازمان چریکهای فدائی خلق می نامید، سعی کردند همه سیاست ها و اعمال خود را در پشت نام یک مبارز انقلابی یعنی رفیق بیژن جزینی و با عنوان "اختلاف بین بیژن و مسعود (منظور از مسعود، رفیق مسعود احمد زاده است)، توجیه نموده و پیش ببرند. در این میان فرخ نگهدار بدون آن که کمترین اعتقادی به نظرات رفیق جزینی - که اتفاقاً به طور برجسته طرفدار مبارزه پارتیزانی یا چریکی بود و همواره از نقش محوری مبارزه مسلحانه سخن می گفت - داشته باشد خود را در پشت آن نام انقلابی پنهان ساخت تا بهتر بتواند به اغوا و فریب اعضا و هواداران صدیقی که حول آن سازمان متشکل شده بودند، بپردازد. در چنین شرایطی و در حالی که توده وسیعی از مردم در صحنه سیاسی حضور داشتند فرخ نگهدار با کمک همپالگی هایش یک تاریخ جعلی از چگونگی تشکیل چریکهای فدائی خلق را در جنبش جا انداخت که مطابق آن گویا گروه رفقا سورکی، جزینی، ظریفی یکی از گروه های تشکیل دهنده چریکهای فدائی خلق بوده است. بعدها این تحریف و جعل در تاریخ چریکهای فدائی خلق تا آنجا پیش رفت که رفیق جزینی از طرف آنها حتی بنیانگذار و تئورسین سازمان ما هم معرفی شد.

پیش از آن در نشریه "۱۹ بهمن تئوریک"، تاریخچه ای از سازمان ما به تأکید خود آن

در تاریخچه نشریه " ۱۹ بهمن تنوریک" مطالبی وجود دارند که نشان می دهند که نویسندگان یا نویسندگانش آن مطالب را آگاهانه در جهت خاصی تنظیم کرده اند. مثلاً در حالی که نام فرخ نگهدار به عنوان یکی از افراد مرتبط با "گروه یک" ذکر شده ولی اظهار ندامت وی به درگاه شاه و فرار وی به افغانستان به طور کاملاً جانبدارانه لاپوشانی شده است. موارد جهت دار دیگری هم علیه "گروه ۲" (به قول خود آن تاریخچه) در آن وجود دارند که باید در جای دیگری به آنها پرداخت. در هر حال، بعد از قیام بهمن درست همان خط و تاریخچه غیر واقعی و جعلی از سازمان ما مندرج در نشریه "۱۹ بهمن تنوریک" بود که توسط فرخ نگهدار و همپالگی هایش در جامعه پخش شد و در شرایط توده ای بودن مبارزه، متأسفانه همه گیر گردید.

فرصت یافته اند تا فرخ نگهدار را برای نسل جوان، یکی از بر پا کنندگان و به وجود آورندگان سازمان چریکهای فدائی خلق جا بزنند، موضوعی که اخیراً صدای آمریکا نیز در برنامه ای در ارتباط با رستاخیز سیاهکل (به تاریخ ۸ فوریه ۲۰۱۳)، به آن مبادرت ورزید. در آن برنامه، مجری ضمن یاد کردن از فرخ نگهدار به عنوان یکی از هم پرونده ای های رفیق بیژن جزنی، او را از "اولین هائی" خواند که گویا در سازمان چریکهای فدائی خلق حضور داشته است. در این مورد باید به این واقعیت اشاره کرد که قدیمی ها می گفتند که از کیسه دیگری دارد با دست و دل بازی می بخشد و خرج می کند. اما ای کاش موضوع بر سر خرج پول بود. در اینجا این سازمان ما و تاریخ آن است که به تاراج برده می شود.

دروغی شاخدار: ربط فرخ نگهدار به چریکهای فدائی خلق

سخن از تاراج سازمان صدیق ترین، پرشورترین، با معلومات ترین، شجاع ترین و فداکارترین کمونیست های ایران است، سازمانی که برای برپائی اش چهار سال (از سال ۱۳۴۶) به طور پی گیر کار تنوریک عظیم و همه جانبه صورت گرفته بود، چهار سال در کارخانه ها و روستاها به تجربه اندوزی برای یافتن راه مبارزه اقدام شده بود. چهار سال در شرایط اختناق حاکم، با از خود گذشتگی، به طور مخفیانه به کار پر زحمت تحقیق شرایط عینی جامعه پرداخته شده بود که از دوره افتاده ترین روستاهای قره داغ در آذربایجان گرفته تا کشتزارهای صنعتی در شمال را در بر می گرفت. چهار سال مطالعه جدی و پی گیرانه نظری و عملی با اخذ نتایج تنوریک ارزنده از آن، و بعد اقدام عملی و انجام عملیات مسلحانه در راستای آن نتایج تنوریک. واقعیت این است که موجودیت و تدوام کار چریکهای فدائی خلق در قدم اول حاصل یک تئوری منسجم مارکسیستی - لنینیستی است که از یک طرف بر پایه مطالعه تاریخ معاصر ایران و اکثر آثار مارکسیستی - چه به زبان

سوابق سیاسی آنها بازگو کننده نتیجه گیری های زیر است" و بعد با ذکر یکی دو نتیجه گیری، نوشته شده: "با این توضیحات احتمال دارد که اولاً عده ای از این افراد در فعالیت های مخفی سال های ۲۵ تا ۳۹ شرکت داشته باشند، ثانیاً در پیرامون جبهه ملی به صورت متشکل یا نیمه متشکل فعالیت کرده باشند". (تأکیدها از من است.)

سوال ساده ای که مطمئناً برای هر خواننده ای در اینجا مطرح می شود این است که اگر تاریخچه مذکور واقعاً توسط رفیق جزنی و یا رفقای هم گروهش نوشته شده، پس چطور خود آنها که مؤسسين اصلی گروه بودند در مورد کارهای خودشان به درستی نمی دانستند و احتمال می دادند که در این یا آن فعالیت شرکت کرده باشند! بنابراین این سنوآل اساسی پیش می آید که به راستی نویسندگان واقعی از سازمان چریکهای فدائی خلق چه کسی یا کسانی بودند و به چه منظوری چنین تاریخچه تحریف شده ای از چریکهای فدائی خلق را به جامعه ارائه دادند؟ و آیا امضای "رفقای شهید گروه" در پای آن، اعتباری به این تاریخچه جعلی می بخشد؟!

عبارات "ما به درستی نمی دانیم" و "احتمال دارد"، "دستبرسی نداشته ایم"، به طور منطقی این برداشت را به دست می دهند که نویسندگان یا نویسندگان تاریخچه مزبور، اولاً به رفیق جزنی و رفقای هم گروهش هم دستبرسی نداشتند. ثانیاً آنها را از نزدیک نمی شناختند و از بخشی از فعالیت سیاسی آنها غیر مطلع بودند و حتی از مسایلی چون شرکت آن رفقا در فعالیت های جبهه ملی و یا در دانشگاه که امری نبود که برای افراد نزدیک به رفقای این گروه امر پوشیده ای باشد، آگاهی نداشتند.

در عین حال، در آن تاریخچه مطالبی وجود دارند که نشان می دهند که نویسندگان یا نویسندگانش آن مطالب را آگاهانه در جهت خاصی تنظیم کرده اند. مثلاً در حالی که نام فرخ نگهدار به عنوان یکی از افراد مرتبط با "گروه یک" ذکر شده ولی اظهار ندامت وی به درگاه شاه و فرار وی به افغانستان به طور کاملاً جانبدارانه لاپوشانی شده است. موارد جهت دار دیگری هم علیه "گروه ۲" (به قول خود آن تاریخچه) در آن وجود دارند که باید در جای دیگری به آنها پرداخت. در هر حال، بعد از قیام بهمن درست همان خط و تاریخچه غیر واقعی و جعلی از سازمان ما مندرج در نشریه "۱۹ بهمن تنوریک" بود که توسط فرخ نگهدار و همپالگی هایش در جامعه پخش شد و در شرایط توده ای بودن مبارزه، متأسفانه همه گیر گردید.

امروز هم درست بر اساس چنان تاریخ نویسی است که رسانه های امپریالیستی

نشریه بر اساس مسایل رو شده در زیر بازجویی ها تنظیم و درج شده بود (در آن نشریه آمده است که: "در اینجا تنها مطالبی ذکر شده که در مراحل مختلف در اختیار پلیس قرار گرفته و علنی شده است")، تاریخچه ای که در آن در حالی که به طور کاملاً تنگ نظرانه و حتی مغرضانه نسبت به پیشروان و بنیانگذاران واقعی چریکهای فدائی خلق برخورد شده، برای اولین بار گروهی که رفیق جزنی در رأس آن قرار داشت با عنوان گروه یک (به جای گروه جنگل)، یکی از بر پا کنندگان و تشکیل دهندگان چریکهای فدائی خلق معرفی شد - که گویا "رستاخیز سیاهکل را به وجود آورد". این نشریه که آغاز کارش شهرپور سال ۱۳۵۳ در لندن می باشد در حالی که مطالبی منتشر می کرد که ظاهراً بیانگر ارتباط دست اندرکاران آن با سازمان چریکهای فدائی خلق بود، ولی در واقعیت چنین نبود و آنها به طور سنوآل برانگیزی کار خود را بدون ارتباط با سازمان ما انجام می دادند. انتشار دهندگان آنقدر احساس "استقلال" می کردند که گویا نیازی هم به ایجاد رابطه با سازمان نمی دیدند، کما این که حتی کمترین کوششی هم برای ارتباط با نمایندگان سازمان در خارج از کشور (نویسندگان این سطور و رفیق حرمتی پور) به خرج ندادند. اهمیت این موضوع در آن است که در آن زمان سیل طرفداران چریکهای فدائی خلق در خارج از کشور تشنه خواندن مطالبی بودند که مستقیماً به مسایل سازمان ما در داخل کشور مربوط بوده و در ارتباط با این سازمان منتشر می شد. نوشته های مندرج در ۱۹ بهمن تنوریک هم چنین تلقی ای را برای دوستداران سازمان به وجود آورده بود در حالی که این جریان در آن زمان بدون ارتباط با سازمان ما، در واقع خطی را موازی با خطوط شناخته شده سازمان چریکهای فدائی خلق به پیش می برد.

در مورد تاریخچه مذکور که پس از شهادت رفیق جزنی و رفقای همراهش در شماره ۴ این نشریه به تاریخ تیر ماه ۱۳۵۴، تحت عنوان "تحلیلی از تکوین و تکامل گروه پیشتاز جزنی - ظرفی" چاپ شد، این موضوع هم قابل تأمل است که منتشر کنندگان توضیح دادند که آن تاریخچه "چند ماه قبل از شهادت این رفقا توسط خود آنان تنظیم گردیده است"؛ و زیر مطلب هم نوشتند: "تنظیم شده توسط رفقای شهید گروه". اما دقت در مطالبی که در مقدمه همین تاریخچه نوشته شده، نه تنها چنین ادعائی را تأیید نمی کند بلکه خط بطلان بر آن می کشد. در ابتدا مطرح شده: "این تاریخچه نمی تواند کامل باشد زیرا به همه رفقائی که در جریان ایجاد و رشد این گروه ها شرکت داشته اند دستبرسی نداشته ایم" و سپس به طور مشخص در مورد گروهی که آن را "گروه پیشتاز جزنی - ظرفی" نامیده، آمده است: "این گروه رسماً در اوان سال ۱۳۴۲ تشکیل شد. ما به درستی نمی دانیم که قبل از تشکیل رسمی گروه در نوروز ۴۲ مؤسسين و اعضای فعال آن چه کرده اند. لکن مطالعه

فارسی و چه به دیگر زبان ها - و از طرف دیگر حاصل تجارب عینی مبتنی بر یک کار بزرگ تحقیقی علمی و عملی از شرایط جامعه در زمان تدوین آن تئوری است، تئوری انقلابی ای که راه را بر عمل انقلابی گشود و یک جنبش انقلابی در جامعه ایران به وجود آورد. تئوری ای که توضیح گر رستاخیز سیاهکل و پشتوانه نظری آن عمل بزرگ انقلابی است.

حال پرسیدنی است که فرخ نگهدار، که امروز رسانه های امپریالیستی در ضدیت با مردم مبارز ایران، "سخت‌و‌مندان" القاب گوناگونی و از جمله لقب "تحلیل گر" به او می بخشند، در این پروسه از ساخته شدن تشکل چریکهای فدائی خلق در کجا بود و چه می کرد؟ واقعیت این است که شخص مزبور اساساً ربطی به آن پروسه چهار ساله نداشته و هرگز در هیچ نقطه از آن قرار نگرفته است؛ و خود وی نیز تا کنون حداقل مدعی چنان ارتباطی با رفقای دست اندر کار آن پروسه - رفقای چون مسعود احمد زاد، امیر پرویز پویان، عباس مفتاحی، بهروز دهقانی، کاظم سعادت، علی رضا نابدل، مناف فلکی، چنگیز قبادی، مهنوش ابراهیمی، احمد فرهودی، غلامرضا گلوی، بهمن آژنگ، حمید توکلی، سعید آریان، مهدی سوالونی، عبدالکریم حاجیان سه پله و ... و ... نبوده و خود را به آنها نچسبانده است.

فرخ نگهدار همچنین به آن دسته از رفقای هم که از سال ۱۳۴۷ به عنوان بخشی دیگر از تشکل دهندگان چریکهای فدائی خلق دست اندرکار تشکل گروه جنگل بودند، تعلق ندارد. در این مورد بدون این که لازم باشد روی این امر تأکید شود که او به عنوان یک دانشجوی مخالف رژیم شاه در نیمه اول دهه چهل، بیشتر در کارهای صنفی دانشگاه شرکت داشت و اساساً پتانسیل انجام کارهای انقلابی ای که رفقای جنگل معرف آن هستند را نداشت، با رجوع به خود واقعیت می توان متوجه شد که وی در طی دوره ای که رفیق کبیر غفور حسن پور با کمک رفقا محمد هادی فاضلی، حمید اشرف، اسکندر صادقی نژاد و دیگر رفقا دست اندر کار تدارک مبارزه مسلحانه در جنگل های شمال بودند، در ارتباط با گروه سورکی، جزئی، ظرفی دستگیر شده و در زندان به سر می برد.

پس از پای گیری تشکل چریکهای فدائی خلق و اعلام موجودیت آن در فروردین ۱۳۵۰، در پرتو روشن بودن راه، تداوم کار مبارزاتی این تشکل، با رنج و خون و زحمت فراوان جان های شایسته ای تضمین شد که در جهت تحقق اهداف انقلابی سازمان خویش، جان بر کف مبارزه کردند. چریک فدائی با رزم بی باکانه و شجاعانه اش در خیابان و در خانه های تیمی و با جنگ و گریزهای مسلحانه اش با دژخیمان رژیم شاه، با روحیه تهاجمی انقلابی اش و دامن زدن به چنین روحیه مبارزاتی در میان توده ها، با انجام صد ها کار ابتکاری غیر مسلحانه جهت بردن آگاهی انقلابی به

میان مردم شناخته شد. حتی با دستگیری چریکهای فدائی خلق و ورود آنها به زندان ها در سال ۱۳۵۰، فرهنگ انقلابی نوینی در زندان ایجاد شد. روحیه تهاجمی مبارزاتی در آنجا به حدی بالا گرفت که تحولی کیفی در چگونگی مبارزه و مقاومت زندانیان سیاسی در مقابل دژخیمان زندان ها به وجود آمد. چه عزیزان گرانقدری که در راه تداوم مبارزه چریکهای فدائی خلق شکنجه های قرون وسطائی ساواک رژیم شاه را شجاعانه تحمل کرده و حتی مرگ در زیر آن شکنجه ها را جسورانه پذیرا شدند؛ به طور کلی، چریکهای فدائی خلق، آن جان های شیفته که خود محصول شرایط خاصی از جامعه ایران بودند، در همه جا با کارهای مبارزاتی خود و رفتار و منش کمونیستی خویش نام چریک فدائی را در قله های رفیع افتخار مردم ایران به ثبت رساندند.

واضح است که فرخ نگهدار پس از تشکل و اعلام موجودیت این سازمان هم هرگز در آن حضور نداشت و به این بخش از فعالیت های چریکهای فدائی خلق نیز کمترین ربطی ندارد. از این روست که باید گفت که صدای آمریکا وقتی فرخ نگهدار را فردی نامید که گویا در همان دوره در سازمان چریکهای فدائی خلق حضور داشته است، چنین حرفی را با بی مسئولیتی تمام، بی هیچ دلیل و سند و مدرکی مطرح کرد و با این بیان، تنها به اشاعه یک دروغ که در خدمت منافع ضد خلقی این رسانه قرار دارد، پرداخت. با توجه به این که فرخ نگهدار در هیچ پروسه ای از شکل گیری و تکوین آن سازمان شرکت نداشته و اساساً با عنصر چریک فدائی بیگانه بود و تنها هنگامی که در زندان به سر می برد با چنین پدیده نوینی در جامعه ایران آشنا شده، در نتیجه ادعای فوق الذکر از طرف صدای آمریکا، ادعائی کاملاً بی پایه و اساس می باشد.

مسلم است که از رسانه های امپریالیستی نمی توان انتظار داشت که واقعیت را در ارتباط با منافع و مصالح مردم ایران به همان صورتی که بوده و هست مطرح کنند. در برنامه یاد شده از صدای آمریکا نیز در حالی که ظاهراً این طور به بینندگان نشان داده می شد که مجری کاملاً مواظب است که مبدا سخنی بدون دلیل و مدرک از آن رسانه پخش شود - مثلاً به فرخ نگهدار ایراد گرفته شد که چرا بدون ارائه مدرک، امیر انتظام را جاسوس خوانده بود و یا در مورد واقعیت ثابت شده ی قتل ۹ زندانی سیاسی در فروردین سال ۱۳۵۴ در تپه های اوین توسط ساواک که شواهد و مدارک کافی در اثبات آن وجود دارد، مجری باز دنبال "کارمندان ساواک پیشین" گشت تا اگر این واقعیت را قبول ندارند، بیابند و مطالبشان را بیان کنند تا مبدا "حقی" از ساواک جنایتکار ضایع شده باشد - اما آنجا که پای نیروهای مردمی و سازمان انقلابی آنها در میان بود، در این رسانه دیگر ملاحظه ای در میان نبود و به همین خاطر کسی که هیچگونه سنجیتی با چریکهای فدائی خلق ندارد بی هیچ

فرخ نگهدار همچنین به آن دسته از رفقای هم که از سال ۱۳۴۷ به عنوان بخشی دیگر از تشکل دهندگان چریکهای فدائی خلق دست اندرکار تشکل گروه جنگل بودند، تعلق ندارد. بدون این که لازم باشد روی این امر تأکید شود که او به عنوان یک دانشجوی مخالف رژیم شاه در نیمه اول دهه چهل، بیشتر در کارهای صنفی دانشگاه شرکت داشت و اساساً پتانسیل انجام کارهای انقلابی ای که رفقای جنگل معرف آن هستند را نداشت، با رجوع به واقعیت می توان متوجه شد که وی در دوره ای که رفیق کبیر غفور حسن پور با کمک رفقا محمد هادی فاضلی، حمید اشرف، اسکندر صادقی نژاد و دیگر رفقا دست اندر کار تدارک مبارزه مسلحانه در جنگل های شمال بودند، در ارتباط با گروه سورکی، جزئی، ظرفی دستگیر شده و در زندان بسر می برد.

دلیل و مدرک و شاهی برای بینندگان برنامه به عنوان یکی از "اولین ها" معرفی شد.

فرخ نگهدار، هم پرونده ای رفیق بیژن جزئی بود که در سال ۱۳۴۷ در دادگاه به پنج سال زندان محکوم شد. بر اساس این تاریخ وی می بایست پنج سال بعد یعنی در سال ۱۳۵۲ از زندان آزاد گردد. در حالی که همه می دانند که او در سال ۱۳۵۰ به افغانستان رفته بود و در آنجا توسط قاچاقچیان همکار ساواک دستگیر شد که منجر به ماندن او در زندان تا سال ۱۳۵۶ گردید. حضور فرخ نگهدار در سال ۱۳۵۰ خارج از زندان و علت فرار او به افغانستان و دلیل دستگیری مجددش در همان سال، خود داستان مفصلی است که بسیاری از زندانیان سیاسی دوره شاه از آن مطلع اند و شرح مختصر آن به قرار زیر است:

در سال ۱۳۴۹، فرخ نگهدار به دلیل نوشتن ندامت نامه به درگاه شاهنشاه "عاری از مهر" به مناسبت تولد آن دیکتاتور در ۴ آبان، که امری قبیح و مذموم شمرده می شد و در مقابل مقاومت رفقای انقلابی ای چون رفیق جزئی قرار داشت، مورد "عفو ملوکانه" قرار گرفته و حدود سه سال زودتر از موعد از زندان آزاد شد. اما از بخت بد او، خیلی زود غرش مسلسل های رزمندگان سیاهکل آرامش فضای او را در خارج از زندان به هم ریخت. متعاقب این واقعه تاریخی، مطبوعات رژیم در ۲۶ اسفند ۱۳۴۹ با اعلام این که "مهاجمین" سیاهکل اعدام شدند، نام ۱۳ تن از آن رفقا را منتشر نمودند. با توجه به این که فرخ نگهدار در دوره دانشجویی با بعضی از آن انقلابیون آشنا بود و می دانست که موضوع برای رژیم شاه به حدی جدی است که به سراغ همه کسانی که در هر سطحی با آن رفقا آشنا و رابطه ای داشته اند خواهد رفت، برای گریز از دردسر، با عجله از طریق یک فرد قاچاقچی از کشور خارج و خود را به افغانستان رساند. اما باز از بخت بد او، این فرار، ساواک را بیشتر نسبت به او حساس و مشکوک کرد و در نتیجه از طریق قاچاقچی هائی که با ساواک همکاری

داشتند او را در افغانستان پیدا و دستگیر نموده و به ایران باز گرداندند. به این ترتیب بود که وی در سال ۱۳۵۰ مجدداً به زندان افتاد.

جعل تاریخ به اعتبار نام رفیق جزنی و گروه مرتبط با او

امروز برای خیلی ها روشن است که پس از ضربه های سنگینی که در سال ۱۳۵۵ به سازمان ما وارد شد، پس از گذشت دوره هائی، در شرایطی که من و رفیق حرمتی پور به مثابه اعضای قدیمی سازمان در خارج از کشور به سر می بردیم، سه تن به اسامی منصور غبرائی، قربانعلی عبدالرحیم پور و رفیق احمد غلامیان لنگرودی در رأس باقیمانده سازمان قرار گرفته و در ۱۶ آذر ۱۳۵۶ اعلام کردند که نظرات رفیق بیژن جزنی را جایگزین نظرات شناخته شده پیشین سازمان چریکهای فدائی خلق کرده اند. با این کار آنها به واقع برای سیل هواداران سازمان ما، حکم یا "فتوا" صادر کردند که از آن پس نظرات قبلی سازمان را کنار گذاشته و پیرو نظرات رفیق جزنی شوند. مسلماً این که سازمان باقی مانده از ضربات سال ۵۵ بر اساس نظرات رفیق جزنی چه اعمالی انجام داد و جایگزینی نظرات پیشین با نظرات جدید، در سیاست های عملی آن سازمان در ارتباط با جنبش چه تأثیری به جای گذاشت خود باید در جای دیگری مورد بررسی قرار گیرد. اما آنچه مسلم است یکی از اصولی ترین تأثیرات این جایگزینی، از یک طرف فراهم شدن زمینه برای ورود فرخ نگهدار و رفقای هم مسلک و هم کیش اش به درون آن سازمان - که همچنان نام سازمان پیشین را یدک می کشید - بود، و از طرف دیگر ایجاد ممانعت درمقابل فعالیت خود من و همه رفقای وفادار و متعهد به خط و نظرات اصلی سازمان چریکهای فدائی خلق در درون آن سازمان - که بعد از قیام بهمن به یک سازمان بزرگ توده ای تبدیل شد- بود. فرخ نگهدار و همراهانش (امثال جمشید طاهری پور، ماشاءالله فتاح پور، علی توسلی و...) از طرف مرکزیت آن سازمان تنها چند ماه مانده به قیام بهمن ۵۷، به طور "ویژه" عضوگیری شدند و در حالی که نه از خصال انقلابی فدائی کمترین بوئی برده بودند و نه نظرات رفیق جزنی را قبول داشتند، با بی صداقتی تمام خود را پیرو نظرات رفیق جزنی خوانده و به دلیل ضعف و سطح سیاسی نازل آن مرکزیت، به زودی سکان آن سازمان را به دست خود گرفتند. این دارو دسته با پنهان شدن در پشت نام و شخصیت انقلابی رفیق جزنی به جنبش کمونیستی ایران و به جنبش ضد امپریالیستی و دموکراتیک مردم ما ضربات جبران ناپذیری زدند و در این بین به جعل تاریخ شکل گیری چریکهای فدائی خلق در جامعه پرداخته و به نام سازمان ما آن را در جامعه اشاعه دادند.

گفته شده است که تا حقیقت جُنبَد، دروغ سراسر جهان را فرا می گیرد. این امری ست که در رابطه با تاریخ شکل گیری

چریکهای فدائی خلق در جامعه ما رخ داده است. نادیده گرفتن گروه جنگل به عنوان یکی از گروه های تشکیل دهنده چریکهای فدائی خلق و نشانیدن "گروه جزنی" به جای آن گروه - در شرایطی که نه خود رفیق جزنی و نه رفقای هم گروهش در زندان حتی کمترین اطلاعی هم از چگونگی شکل گیری گروه جنگل و ارتباطش با گروه احمد زاده نداشتند - و سپس معرفی رفیق جزنی به عنوان بنیانگذار و یا تتویرسین چریکهای فدائی خلق، دروغ بزرگی است که از آنجا که تا کنون در خدمت رواج ایده های انحرافی در جنبش کمونیستی بوده، کاملاً مورد حمایت اپورتونیسم و ارتجاع قرار داشته است - هر چند که نمی توان فراموش کرد که افراد زیادی درست به دلیل عدم اطلاع از تحریف و جعلی که در تاریخ شکل گیری چریکهای فدائی خلق صورت گرفته، نا آگاهانه و از روی گمراهی، به عناوین مختلف به تکرار آن دروغ تاریخی می پردازند.

در ارتباط با گروهی که به نام گروه جزنی معروف شده لازم است به این واقعیت توجه شود که آن رفقا به اقتضای شرایطی که در آن مبارزه می کردند هنوز نمی توانستند از الزامات و تجربیات لازمی که بعدها گروه جنگل از آن برخوردار شد، بهره مند باشند؛ و در نتیجه قادر به انجام عملکردهائی نبودند که رفقای گروه جنگل در راه تدارک و انجام مبارزه مسلحانه به آنها مبادرت ورزیدند. اصولاً، در نیمه اول دهه ۴۰ شرایط برای تشکیل گروهی چون گروه جنگل در خود جامعه آماده نبود. رفیق جزنی به همراه رفقای چون سورکی و ظریفی در حالی که بنا به مقتضیات آن دوره، زندگی علنی و معمولی خانوادگی خود را داشتند، گروهی را سازمان داده بودند که دارای ارتباطات وسیع با محیط خود بود و از جمله در ارتباط با دانشجویان بعضی از دانشکده های تهران قرار داشت که فرخ نگهدار نیز یکی از آن ها بود. رفقای مبارزی چون رفیق جزنی به گونه ای که از جزوه ای به نام "تر گروه جزنی" (تنظیم شده در پائیز ۱۳۴۶) بر می آید، در آن برهه، انقلابی بودن نیروها در ایران را با معیار اعتقاد به مبارزه مسلحانه و تدارک عملی برای انجام آن ارزیابی می کردند و خود در اندیشه دست زدن به چنین مبارزه ای بودند. اما گروه آنها با هر تحلیل یا چشم اندازی که از انجام مبارزه مسلحانه داشت، به دلیل وضعیت کلی اش و از جمله با آن ارتباطات وسیع که هر دانشجوی صنفی کاری چون فرخ نگهدار را هم در بر می گرفت، و همچنین نفوذ عناصر ساواک در آن، گروه مناسب برای انجام مبارزه مسلحانه نبود. این واقعیت در عمل هم ثابت شد و همانطور که می دانیم آن رفقا نه قادر به تتویریزه کردن ضرورت مبارزه مسلحانه در جامعه شدند و نه توانستند آغازگر جنبش مسلحانه در ایران باشند.

در واقع، وقتی شکل سازماندهی آن گروه و ساختار آن را در نظر بگیریم می بینیم که چنان گروهی اساساً پتانسیل تدارک و

حرکت مسلحانه را در جامعه دارا نبود. به عبارت دیگر، آن رفقا از طریق گروهی که به وجود آورده بودند شرایط لازم برای انجام حرکت مسلحانه را در جامعه نداشته و به همان گونه که خود واقعیت گواهی داد به طور قطع قادر به آغاز مبارزه مسلحانه در جامعه نبودند. همچنین باید روی این واقعیت تکیه کرد که این درست است که گروه رفقا سورکی، جزنی، ظریفی به ضرورت مبارزه مسلحانه در ایران پی برده بود اما آن رفقا از این ضرورت، شناخت حسی داشتند. به همین خاطر هم فاقد تتوری علمی برای توضیح چنان ضرورتی بودند. فقدان تتوری انقلابی در نزد آن رفقا دلیل توضیح دهنده دیگری است که چرا آن ها توانسته بودند قالب یا طرف مناسب برای انجام مبارزه مسلحانه به سبک چریکهای فدائی خلق را در جامعه به وجود آورند. همه این واقعیات بیانگر آنند که این گروه با همه تأثیرات مثبتی که در دهه ۴۰ در جنبش کمونیستی ایران به جا گذاشت، در تاریخ مبارزاتی مردم ایران از جایگاهی برخوردار نیست که چریکهای فدائی خلق از آن برخوردارند. به لحاظ تاریخی نیز این گروه در فاصله ای عقب تر از تاریخ مبارزاتی ای قرار دارد که چریکهای فدائی خلق چند سال بعد در جامعه ما رقم زدند و با حضور خود نقطه عطفی در تاریخ مبارزاتی مردم ایران و در جنبش کمونیستی به وجود آوردند.

بنابراین به طور قطع باید گفت که رفیق جزنی و رفقای انقلابی همراهش به وظیفه ای که تاریخ در نیمه اول دهه چهل، به عهده شان گذاشته بود به خصوص با مقاومتشان در زندان به خوبی پاسخ دادند و به همین خاطر نامشان به عنوان رفقای انقلابی همواره در یادها زنده خواهد ماند. اما آن رفقا و گروهشان هر چه بود و بودند ربطی به چریکهای فدائی خلق نداشته و ندارند. چریکهای فدائی خلق پدیده نوینی بودند که تشکل خود را بر اساس تجربیات دوره های قبل و از جمله تجربیات گروه آن رفقا، از نیمه دوم دهه ۴۰ پایه گذاری کرده و در سال ۵۰ با حضور انقلابی خود در جامعه، تحولی در اوضاع سیاسی ایران به وجود آوردند. با چریکهای فدائی خلق، فرهنگ انقلابی نوینی در جامعه آفریده شد و در پرتو آن فرهنگ انقلابی، زندان ها و دادگاه های سیاسی نیز متحول شد و ... اتفاقاً با مقایسه متن دفاعیه رفیق جزنی در دادگاه در سال ۱۳۴۷ که اخیراً منتشر شده با چگونگی دفاع چریکهای فدائی خلق از سال ۵۰ به بعد در دادگاه های شاه نیز می توان به این واقعیت پی برد. تفاوت این دفاعیات با هم و نوع متفاوت برخورد چریکهای فدائی خلق و مبارزین مبارزین دیگر در جنبش مسلحانه با برخورد مبارزین دوره پیش از خود در دادگاه، دقیقاً بیانگر تفاوت دو شرایط متفاوت مبارزاتی قبل و بعد از آغاز مبارزه مسلحانه و ظهور چریکهای فدائی خلق در جامعه می باشد. به طور کلی، پیدایش چریکهای فدائی خلق در جامعه ایران، اساساً شرایط نوین مبارزاتی در جامعه به وجود آورد و تاریخ

مبارزاتی مردم ایران و جنبش کمونیستی ایران را متحول ساخت، امری که در زمان فعالیت مبارزاتی گروه رفقا سورکی، جزنی، ظریفی ناشناخته بود.

جعل تاریخ چریکهای فدائی خلق

در خدمت اپورتونیزم و ارتجاع

ظاهراً تنها دلیلی که در تاریخ نویسی "۱۹ بهمن تئوریک"، گروه رفقا سورکی، جزنی، ظریفی همان گروه جنگل جلوه داده شد (که در اتحاد با گروهی دیگر، چریکهای فدائی خلق را به وجود آوردند) این است که برخی از رفقای تشکیل دهنده گروه جنگل قبلاً در ارتباط با گروه یاد شده قرار داشته اند. اما این استدلالی است که پایه اش بر منطق صوری دوران قرون وسطی قرار دارد و با منطق علمی ماتریالیسم دیالکتیک قرابتی ندارد، چرا که اساساً موجودیت و واقعیت وجود خود گروه جنگل را انکار می کند. منطق صوری کاری به خود واقعیت ندارد بلکه کوشش اش ارتباط دادن مسایل به طور متافیزیکی به یکدیگر و کشف حقیقت به خیال خود از درون این ارتباطات بدون پیوند با خود واقعیت است. این درست است که رفیق غفور حسن پور و برخی دیگر از رفقای که گروه جنگل را به وجود آوردند، قبلاً به گروه سورکی، جزنی، ظریفی تعلق داشتند ولی واقعیت این است که آن رفقا کار گروه قبلی را تداوم نداده و از سال ۱۳۴۷ دست اندر کار تشکیل گروه جدیدی با مشخصات و مختصات دیگر و با ساختاری متفاوت با آن گروه شدند و نکته برجسته این که در مسیر حرکت خود تئوری و نظراتی را پذیرفتند که متفاوت با نظرات شناخته شده گروه سورکی، جزنی، ظریفی بود. اساساً اگر بتوان با تکیه بر سابقه مبارزاتی رفقای گروه جنگل، آن گروه را همان "گروه جزنی" خواند، آنگاه با قبول این منطق صوری، خود "گروه جزنی" را هم باید تشکیلی از حزب توده نامید چرا که اکثر مؤسسين آن گروه قبلاً در حزب توده فعالیت می کردند. در حالی که واقعیت گروه جزنی خود بیانگر تفاوت این گروه با یک تشکل حزب توده ای در همان زمان بود. در مورد گروه جنگل نیز به همین گونه می توان دید که این گروه واقعیتی داشت که با واقعیت "گروه جزنی" متفاوت بود. گروه جنگل بر اساس ساختار و آمادگی هایی که افراد متشکل در آن طی سه سال کسب کرده بودند نه فقط برخلاف گروه قبلی نشان داد که امکان تدارک و عمل مسلحانه را داراست بلکه در عین حال همان طور که اشاره شد این گروه در مقطعی از حرکت خود با گروهی که در رأس آن، رفقا مسعود احمدزاده، امیرپرویز پویان و عباس مفتاحی قرار داشتند در ارتباط قرار گرفت و با تئوری کمونیستی مبارزه مسلحانه آشنا شده و آن را پذیرفت، امری که منجر به اتحاد دو گروه و تشکیل چریکهای فدائی خلق گردید. (۲)

تاریخ نویسی ای که "گروه جزنی" را یکی از گروههای تشکیل دهنده سازمان چریکهای فدائی خلق می خواند، تاریخ نویسی غیر واقعی و بواقع تحریف تاریخ شکل گیری واقعی چریکهای فدائی خلق است. همین تاریخ نگاری امروز در دست ارتجاع برای قلب واقعیت پدیده چریکهای فدائی خلق و مخدوش کردن چهره درخشان آن در جنبش کمونیستی ایران بکار گرفته می شود. بر اساس آن فرخ نگهدار مرتجع هم با وقاحت، خود را از بنیانگذاران این تشکیلات کمونیستی جا می زند و رسانه های امپریالیستی هم امکان می یابند وی را به خاطر داشتن ارتباط با رفقای انقلابی ای چون رفیق جزنی از "اولین" هائی جا بزنند که گویا در شکل گیری و تکوین سازمان چریکهای فدائی خلق شرکت و در آن حضور داشته است.

باید با قاطعیت تمام گفت و تأکید کرد که تاریخ نویسی ای که "گروه جزنی" را یکی از گروه های تشکیل دهنده سازمان چریکهای فدائی خلق می خواند، تاریخ نویسی غیر واقعی است و به واقع تحریف تاریخ شکل گیری واقعی چریکهای فدائی خلق و جعل آن است. همین تاریخ نگاری است که امروز در دست ارتجاع برای قلب واقعیت پدیده چریکهای فدائی خلق و مخدوش کردن چهره درخشان آن در جنبش کمونیستی ایران به کار گرفته می شود. جعلی در تاریخ که بر اساس آن فرخ نگهدار مرتجع هم با وقاحت و بیزه خویش، خود را از بنیانگذاران این تشکیلات کمونیستی جا می زند و رسانه های امپریالیستی هم امکان می یابند وی را که در سال ۴۵ یک دانشجوی مخالف رژیم شاه پیش نبود به خاطر داشتن ارتباط با رفقای انقلابی ای چون رفیق جزنی و هم پرونده بودن با آنها، از "اولین" هائی جا بزنند که گویا در شکل گیری و تکوین سازمان چریکهای فدائی خلق شرکت و در آن حضور داشته است. البته، مسلم است که مورد فوق تنها جزئی کوچک از سوء استفاده ارتجاع از آن گونه تاریخ نویسی جعلی از چگونگی شکل گیری چریکهای فدائی خلق است. نکته بسیار مهم و اساسی که در ارتباط با این تاریخ نویسی جعلی وجود دارد مربوط به نوشته های منتسب به رفیق جزنی است که گفته می شود وی پس از گذشت چند سال از تشکیل چریکهای فدائی خلق، آنها را در زندان نوشت. متأسفانه در آن نوشته ها در کنار بعضی مطالب درست، نظرات انحرافی و کاملاً مغایر با نظرات چریکهای فدائی خلق وجود دارد. طبیعی است که با منتسب کردن رفیق جزنی به چریکهای فدائی خلق، آن نظرات نادرست هم نظرات چریکهای فدائی خلق تلقی شود، امری که تا کنون از جوانب مختلف به جنبش ضربه زده است. اساساً، این تاریخ نویسی غیر واقعی نه تنها باعث می شود که حقایق بسیاری در ارتباط با تاریخ مبارزاتی مردم ایران در دهه ۵۰ زیر پا گذاشته شود، بلکه به طور کلی در خدمت لاپوشانی چهره بنیانگذاران واقعی چریکهای فدائی خلق و

تئوری های علمی آنها که درستی و حقانیت خود را در عمل ثابت کرده اند، قرار داشته و دارد، امری که تنها نیروهای اپورتونیست و ارتجاع از آن سود می برند. امروز نیروهای اپورتونیست از یک طرف و ارتجاع (چه در قالب رسانه های امپریالیستی و چه از طریق تارک اندیشان وابسته به جمهوری اسلامی) از طرف دیگر با تأکید بر این تاریخ نویسی و حتی سوق دادن جوانان تشنه آگاهی و مبارزه انقلابی به سوی نوشته های رفیق جزنی می کوشند سدی در مقابل جوانان مبارز برای آموزش از تئوری کمونیستی و تجارب عملی چریکهای فدائی خلق واقعی به وجود آورند.

معنای "رهبری"

فرخ نگهدار و همپالگی هایش

کوشش در تحریف تاریخ سازمان ما و تبلیغات غیر واقعی در ارتباط با چریکهای فدائی خلق، امروز در شرایطی صورت می گیرد که دو روند تاریخی واپس گرایانه و ریاکارانه ای که در ابتدای این نوشته به آن اشاره شد پس از گذشت بیش از سی سال هنوز ادامه دارد. رژیم حاکم همچنان خود را حاصل انقلاب توده ها جا می زند و کماکان به نام توده ها و به نام انقلاب آنها - که پسوند اسلامی هم به آن اضافه کرد - به سرکوبگری های خونین و جنایات وحشیانه اش علیه کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های تحت ستم ایران ادامه می دهد. از طرف دیگر در شرایط ضعف کامل مرکزیت سازمانی که از ضربه های سال ۱۳۵۵ به جا مانده بود، فرخ نگهدار فرصت نفوذ در آن سازمان را یافته و با اتخاذ "مشی و سیاست اتحاد - انتقاد با جمهوری اسلامی" آن سازمان تحت نام فدائی را به پرتگاهی برد که امروز تنها تکه های پراکنده ای از آن را می توان در خارج از کشور سراغ گرفت. البته، در همین جا باید یاد آور شد که علیرغم همه خسارات طوفان مرگزا به باغ و گلستانی که متعلق به کارگران و زحمتکشان ایران بود، و با وجود همه ضربه ها به سازمان امید کارگران و زحمتکشان ما، امروز در پرتو تلاش های بی دریغ رفقای واقعاً متعهد به آرمان ها و اهداف کمونیستی چریکهای فدائی خلق، خورشید حقیقت در مورد این سازمان بیش از هر وقت دیگر انوار خود را بر همه جا گسترده، و راه چریکهای فدائی خلق با روشنی و درخشندگی و پاکیزگی هرچه بیشتری پیشروی مبارزین کمونیست کنونی و آینده قرار دارد. حال، بگذار خائن نامبرده متلاشی کردن "بزرگترین سازمان چپ در خاورمیانه" را بشیرمانه "رهبری" خود جا بزند. در فرهنگ ارتجاع همه چیز وارونه می شود، زشت، زیبا و متلاشی کردن یک سازمان، رهبری آن نامیده می شود.

چند روز پیش خامنه ای با رد عنوان دیپلمات در مورد خود، ادعا کرد که وی یک



هایش با جلادان رژیم در سرکوب خونین عزیزان مردم ما و با لاپوشانی چهره خیانت کار خود، سعی دارد با تکیه بر لباس عاریتی فدائی که بعد از قیام بهمن به تن کرد، نسل جوان امروز را که اغلب اطلاع کافی از مسایل و تاریخ آن دوره ندارد، فریب دهد.

در آخر این هم گفته شود که در برنامه یاد شده از صدای آمریکا که تحریف تاریخ تکوین تشکل چریکهای فدائی خلق بخشی از آن را تشکیل می داد، نام برده که خیانت و تبهکاری با وجودش در آمیخته است بدون آن که حتی کمترین اشاره ای به اعدام نیروهای مردمی، عزیزان دلبند توده ها توسط جمهوری اسلامی چه در کردستان توسط خلخال و چه بعداً در زندان های سراسر کشور بکند، بر اعدام جلادان ساواک و سرسپردگان رژیم شاه توسط آن رژیم دل سوزاند و از مخالفت با اعدام صحبت کرد. اگر به کنه این دلسوزی توجه کنیم خواهیم دید که فرخ نگهدار تنها به خاطر ترس از سرنوشت آینده خودش است که امروز چنین مخالف اعدام شده، چرا که می داند فردا وقتی در پیشگاه توده های رنج دیده ایران که دل هایشان از ظلم ها و جنایات جمهوری اسلامی و پادوهای خدمت گزاری از کینه و خشم لبریز گشته، قرار گیرد، آنها البته نه همچون جمهوری اسلامی بلکه در دادگاه وسیع مردمی او را قطعاً به مجازات سختی محکوم خواهند کرد - که سزاوارش می باشد.

زیرنویسها:

(۱) تکیه روی معلوم شد به این خاطر است که حقیقتاً در همان اوایل روی کار آمدن جمهوری اسلامی، بسیاری از توده های مردم با مشاهده این که رژیم جدید کمترین کاری در جهت تغییر شرایط به نفع مردم انجام نمی دهد و برعکس در همه جا در مقابل توده ها برای تغییر نظم ظالمانه حاکم می ایستد و آنها را سرکوب می کند و در عین حال در پشت تبلیغات اسلامی به اعمال ارتجاعی توسل می جوید، ماهیت ضد خلقی رژیم را حس و درک می کردند. سرکوب توده های مبارز در کردستان و به راه انداختن اعدام های بسیار وحشیانه در آنجا توسط یکی از کارگزاران رژیم به نام خلخال، سرکوب مبارزات مردم ترکمن

"انارشیستی" "گروه اشرف" توجیه نمود. در همان حال با "رهبری" وی اعضاء و هواداران همراه آن سازمان، کارگران را به جلوی سفارت آمریکا بردند تا هم صدا با مرتجعین و جنایتکاران حزب الهی شعار دهند "دانشجوی خط امام، افشاء کن، افشاء کن" (در این مورد امیدوارم با گرامیداشت خاطره رفیق کارگری که آن روزها در ارتباط مستقیم با خود من در خانه کارگر فعال بود، به تفصیل توضیح دهم که تحت "رهبری" فرخ نگهدار این کار چگونه صورت گرفت). آری در شرایطی که توده های مبارز ایران حاضر به همه نوع فداکاری و جانبازی برای حفظ دست آوردهای انقلاب خود و مبارزه برای برهم زدن نظم ارتجاعی سرمایه داری حاکم بر جامعه و آفرینش نظم نوین انقلابی بودند، تحت "رهبری" فرخ نگهدار و دیگر رهبری های اپورتونیستی در جامعه، جمهوری اسلامی به تدریج پایه های حکومت خود را در سرزمین ما محکم کرد و پس از آن بر دریائی از خون توده های مبارز ایران حاکمیت خود را تداوم بخشید.

نتایج "درخشان" حاصل از "رهبری" های فرخ نگهدار مسلماً به مواردی که در فوق به آنها اشاره شد ختم نمی شود و تازه پس از تقسیم شدن آن سازمان به اقلیت و اکثریت در اثر "رهبری" فرخ نگهدار، خود وی در نقش یک عنصر خائن و تبهکار، سازمان اکثریت را چنان "رهبری" نمود که تماماً در خدمت نیروهای امنیتی رژیم در آمد و در ریختن خون "صدها هزار جوانه امید" که بخشی بزرگی از آن "جوانه های امید" با عشق به چریکهای فدائی خلق و جهت تداوم شیوه رزم آنان به آن سازمان روی آورده بودند، به همکار آن جنایت کاران تبدیل گردید. دیگر سران سازمان اکثریت - افرادی چون ماشاء الله فتاپور و قربانعلی عبدالرحیم پور نیز البته در کنار "رهبر" خود عملکردهای ضد خلقی اکثریت را در دشمنی با مردم ایران "رهبری" می کردند. در این میان به شهادت زندانیان سیاسی دهه 60، در آن خونبارترین دهه حاکمیت جمهوری اسلامی، شخص فرخ نگهدار با وحشی ترین نیروهای امنیتی رژیم چون لاجوردی در شناسائی زندانیان سیاسی همکاری اطلاعاتی می کرد. وی امروز با پرده کشیدن به همکاری خود و سازمان اکثریت تحت "رهبری" خود و همپالگی

فرد انقلابی است - آخر او در کنار همپالگی های امام جلادش یعنی خمینی همانطور که گفته شد تحت نام انقلاب بر مردم ایران اعمال دیکتاتوری می کند. فرخ نگهدار اما امروز از کلمه انقلابی دست برداشته و این روزها در حالی که به ضد انقلابی بودن خود افتخار می کند مرتب در اینجا و آنجا از این که بعد از قیام بهمن سازمان چریکهای فدائی خلق را رهبری کرده است سخن می گوید. با توجه به این مورد آخر - هر چند او در مقابل مرتجعین هم کیش خود، پز "رهبری" می فروشد - بی مناسبت نیست پایان این مقاله به برشمردن نمونه هایی از چگونگی "رهبری" او در ارتباط با مردم مبارز ایران اختصاص داده شود.

تحت "رهبری" فرخ نگهدار، مقارن با به اصطلاح بهار آزادی، به هواداران و دوستداران بی شمار فدائی در کردستان فرمان "اشپیتال" (زمین گذاشتن اسلحه) داده شد و خلق کرد عملاً در جنگی که ارتجاع جمهوری اسلامی با سرکوب مطالبات بر حق اش بر وی تحمیل کرده بود تنها گذاشته شد. با این اقدام تسلیم طلبانه بود که خلخال با احساس آرامش از "رهبری" فرخ نگهدار و به فرموده خمینی جلاد، حمام خونی در کردستان برپا کرد و به اعدام بهترین جوانان، این جوانه های امید نه فقط خلق کرد بلکه امید سراسر ایران دست یازید. با "رهبری" فرخ نگهدار، از سازماندهی مسلح خلق دلیر ترکمن صحرا که با مصادره زمین های شاپور ها و شاهدخت ها و دیگر سرمایه داران زانو صفت در آن دیار، برای برهم زدن نظم اقتصادی - اجتماعی حاکم برخاسته و در این راه کاملاً آماده مبارزه تا پای جان بودند، جلوگیری شد. در این بساط، رهبران خلق ترکمن نیز به مسلح رژیم جنایتکار فرستاده شدند، به مسلح همان رژیمی که دارو دسته فرخ نگهدار در صحنه تلویزیون اش به دور یک میز در کنار آن جنایتکاران نشستند تا ثابت کنند که پاسداران در آنجا به کارهایی که گویا نمی بایست انجام دهند، دست زده اند! و گویا آن جنایات بدون دستور و خواست حکومتیان توسط پاسداران صورت گرفت. سازمان تحت "رهبری" فرخ نگهدار هنگامی که مردم هشیار و مبارز تبریز در سال 1358 دست به قیام علیه رژیم تازه روی کار آمده زدند و با استفاده از تضاد بین شریعتمداری (یکی از مراجع مرتجع تقلید مسلمانان در آذربایجان) با خمینی، در خیابان ها به درگیری با پاسداران و حزب الهی های رژیم پرداختند، به یاری این خلق قهرمان برنخاست و قیام آنها را به شریعتمداری نسبت داده و این خلق را در مقابل حکومت تنها گذاشت. تحت "رهبری" فرخ نگهدار و سیاست های "مدبرانه" او هنگامی که رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی، "خانه کارگر" را که محل تجمع آگاه ترین کارگران در تهران بود در آبان 1358 با شعار توخالی "مرگ بر آمریکا" مورد حملات خود قرار داد، این حرکت خصمانه رژیم علیه کارگران را با مثابه به اصطلاح ضرورت "مبارزه ضد امپریالیستی" رژیم حاکم در مقابل اعمال

صحرا، صیادان انزلی، توده های متعرض به انفجار سینما رکس در آبادان، سرکوب مبارزات کارگران در اصفهان و کشتن یک کارگر بیکار و غیره اموری نبودند که مردم ایران نسبت به آنها بی اعتنا باشند. چنانچه قیام مردم تبریز در ۴ اردیبهشت ۱۳۵۸ که مردم با استفاده از تضاد بین خمینی و شریعتمداری به خیابان ها ریختند بیانگر مبارزه مستقیم آنها علیه حکومت بود. این تازه در شرایطی بود که سازمان به اصطلاح چریکهای فدائی خلق و سازمان های سازشکاری نظیر آن چون بیکار و یا در بخش غیر چپ، سازمان مجاهدین خلق با در پیش گرفتن سیاست مماشات با جمهوری اسلامی نه کور کردن آگاهی مردم مشغول بودند. در این میان اما روشنفکران انقلابی ای هم وجود داشتند که مستقل از آن سازمان ها نظرات درست و منطبق بر واقعیت ابراز می کردند. از جمله می توان از زنده یاد معلم انقلابی غلامحسین اُشتُرانی یاد کرد که به خصوص برای مردم مبارز لرستان نامی آشنا و محبوب است. کسانی که در سال ۳۵۸ با او برای ادای احترام به شهدای قهرمان لرستان از جمله بر سر آرامگاه انقلابی بزرگ رفیق همایون کتیرائی رفته بودند هنوز به خاطر دارند که رفیق اُشتُرانی در آنجا به تأیید سخنان ما در جزوه "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" در ارتباط با ماهیت ضد خلقی رژیم جدید پرداخته و روی آن تأکید کرده بود.

(۲) سال های متمادی کتابی تحت عنوان "آنچه یک انقلابی باید بداند" به اشتباه به رفیق علی اکبر صفائی فراهانی، فرمانده دسته جنگل نسبت داده می شد. همانطور که من در مقاله "از پاسخ به ضرورت زمان تا گسست از تئوری" متذکر شدم، آن کتاب نه در هنگام ارتباط گیری دو گروه و نه در سال ۱۳۵۰ در سازمان ما

وجود نداشت و تنها بعدها به سازمان راه یافت، و خود من هم از وجود آن در فروردین سال ۱۳۵۲ مطلع شدم.

اطلاعات امروز نشان می دهند که نویسندگان آن کتاب، نه رفیق علی اکبر صفائی بلکه بیژن جزئی بوده است. با توجه به مغایرت بعضی از نظرات مندرج در آن کتاب با نظرات تئورسین های اصلی چریکهای فدائی خلق (رفقا امیر پرویز پویان و مسعود احمدزاده) برخی با این تصور که نویسندگان آن کتاب رفیق صفائی است این گمان را داشتند که گویا وحدت دو گروه تشکیل دهنده چریکهای فدائی خلق بدون توجه به اختلافات نظری صورت گرفته است که این طور نبود.

مطالب درون کتاب "آنچه یک انقلابی باید بداند" به حد کافی گویای این موضوع هست که آن کتاب نمی تواند متعلق به رفیق صفائی باشد. به طور برجسته در آن کتاب بر "عدم آمادگی و کمبود روحیه انقلابی در دهقانان" تأکید شده و آمده است: "هر گونه خیال بافی در اوضاع فعلی پیرامون زمینه های بالفعل انقلاب دهقانی و جنگهای دهقانی با ناکامی روبرو خواهد شد." در حالی که هم عمل خود رفیق صفائی و حرکت در جنگل های شمال یعنی در مناطق روستائی و هم مطلبی که رفیق حمید اشرف در مورد رفیق صفائی نوشته، به این صورت که پس از برگشت رفیق صفائی از فلسطین "هدف او جمع آوری مجدد رفقای دیرین و سازماندهی یک جنبش روستائی بود"، نشان می دهند که درست بر خلاف نظر نویسنده کتاب مذکور، رفیق صفائی به کمبود روحیه انقلابی در دهقانان و عدم آمادگی آنها برای مبارزه معتقد نبوده است. همه اینها به خوبی نشان می دهند که رفیق صفائی نمی توانسته نویسنده کتاب فوق الذکر باشد. در

مورد این که نویسنده آن کتاب رفیق بیژن جزئی بود، همسر او در صفحه ۶۷ "جنگی در باره زندگی و آثار بیژن جزئی" مطرح کرده است: "یکی دیگر از نوشته های بیژن که از زندان قم بیرون آمد، جزوه ای است به نام "آنچه باید یک انقلابی بداند". بیژن این جزوه را به امضای ابو عباس - رمض به بیرون فرستاد. ابو عباس اسم مستعار صفائی فراهانی بود در دوره ای که او در اردوگاه های فلسطین تعلیمات نظامی می دید و در آنجا به دلیل قابلیت های نظامی به درجه سرگردی رسیده بود. بیژن تاریخ نوشتن این جزوه را هم یک سال پیش از تاریخ واقعی اش گذاشت. او می گفت: "اگر تصادفاً به این جزوه ها دست یافتند، بهتر است نفهمند که هم اکنون میان بیرون و درون زندان قم رابطه حضوری برقرار است." (لازم به ذکر است که بیژن جزئی از حدود سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹ در زندان قم بوده است).

در ضمن باید یادآور شد که نگرش نسبت به مسایل مختلف و ادبیاتی که در کتاب "آنچه یک انقلابی باید بداند" به کار برده شده مربوط به قبل از اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق و ورود رفقای چریک به زندان ها بوده است و کاملاً نشان می دهند که رفیق جزئی در آن زمان هنوز شناختی از ادبیات و برخورد های انقلابی خاص چریکهای فدائی خلق نداشته است. رفیق جزئی پس از این که در زندان با چریکهای فدائی خلق و با ادبیات و طرز برخورد تئورسین های آنها با مسایل توده ها و جنبش انقلابی آشنا شد، بعدها در نوشته های خود قسماً بعضی نظرات و ادبیات چریکها را به کار گرفت.

منتشر شد:

خاطرات یک چریک در زندان
نوشته ای از چریک فدایی خلق، رفیق کارگر.
یوسف زرکاری

با مقدمه ای از رفیق اشرف دهقانی

برای تهیه این کتاب، روی آدرس زیر فشار دهید:

<http://www.19bahman.com/IPFG-Books.html>



در اهتزاز باد پرچم خونین چریکهای فدایی خلق ایران!

برخی از تجارب سپاهک برای مبارزین امروز

آنچه که در زیر می آید متن سخنرانی رفیق جنگیز قبادی فر از سوی چریکهای فدایی خلق ایران در مراسم بزرگداشت ۲ روز بزرگ تاریخی (رسناخیز سپاهک و قیام بهمن) می باشد که در تاریخ ۹ فوریه ۲۰۱۳ در اسلو برگزار شد. پیام فدایی این سخنرانی را با برخی ویرایشها و تغییرات جزئی از گفتار به نوشتار درآورده و به این ترتیب در اختیار علاقه مندان قرار می دهد. در تاریخ ۱۷ فوریه ۲۰۱۳ در مراسم دیگری که در محل میز کتاب آمستردام برای بزرگداشت دو روز تاریخی برگزار شد، رفیق قبادی قر در همین چارچوب سخنرانی کرد.

با نقد گذشته و تجزیه و تحلیل شرایط ایران، و جمع بندی از شرایط عینی جامعه ما ثابت کردن که "تجارب گذشته عدم امکان توسل به شیوه های عقیم پیشین مبارزه" را نشان می دهد و برای شکست این بن بست باید طرحی نو درانداخت. **سپاهک مانیفست انقلاب رهایی بخش مردم ما را ارائه داد و یکی از دلایل جاودانگی اش هم این بود که در آن بن بست مبارزانی، با صدایی بلند ندا در داد که اکنون راه دیگری نیست جز این که به قول مارکس "سلاح انتقاد باید جای خود را به انتقاد با سلاح بدهد".**

خُب ما دیدیم که این حرکت کوچک نظامی گرچه در نتیجه گسیل هزاران نیروی نظامی رژیم شاه به خون نشست و از نظر تاکتیکی شکست خورد، اما مسیر حداقل یک مرحله مهم از تحولات بعدی تاریخی در جامعه تحت سلطه ما را تحت تاثیر قرار داد و اون رو متحول کرد، دگرگون کرد و برغم سرکوب و کشتن و اعدام مبارزین این دسته چریکی توسط رژیم شاه، بذری که توسط رزمندگان سپاهک

در شب های ظلمانی سرزمین ما در بروود زمستانی کاشته شد و با خون آن دلاوران آبیاری گشت خیلی زود ریشه زد و پراتیک اجتماعی نشون داد که از یک نهال جوان، با سرعتی باور نکردنی جنگلی انبوه سر برآورد. و همه تحولات جامعه ما رو تحت تاثیر قرار داد. برید شعر شاعران بزرگ و از جمله شاملو رو در اون دوره ببینید. برید فعالیتهای روشنفکران اون دوره رو ببینید و با دوره قبل مقایسه کنید. ما می بینیم که با چنین حرکتی جامعه پس از سپاهک تکون خورد با تداوم مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق دیگر آن جامعه خفقان زده بی تحرک قبلی نبود. بلکه می جوشید و به ندای فرزندان آگاهش پاسخ می داد و به این حرکت جدید و امید بخش نیرو می داد. درست همانطور که تئوریسین های کبیر چریکهای فدایی خلق، رفقا احمدزاده و یویان با نبوغ مارکسیستی شون پیش بینی کرده بودند که مهم نیست اگه حتی این گروه از بین بره، مهم اینه که در اثر آغاز مبارزه نوین، شرایطی پدیدار خواهد شد که هر اسلحه ای که از دست رزمنده ای فرو افتاد ده ها دست برای برداشتن آن بلند شود که همه شاهد بودیم که با پیشرفت اوضاع این پیش بینی اونها واقعا متحقق شده بود.

دامن زده می شه و مثلا کار بجایی می رسه که همونجور که می دونید اخیرا افراد وابسته به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی یه فردی مثل عرفان قانعی فرد می فرستن جلو، اون هم تازه می ره پیش یک هم کیش خودش توی وزارت اطلاعات مخوف رژیم سابق تربیون می گیره جلوی دهن همکاران خودش (یعنی ثابتی) و این عنصر تهکار که حداقل اسناد و شواهد مربوط به شکنجه منجر به قتل ۳۰-۴۰ چریک و مبارز رو در پرونده ننگین خودش داره بیشرمانه با گرفتن یز "دمکرات" بودن و مدافع "حقوق بشر" بودن مدعی می شه که اولاً اساساً با شکنجه "مخالف" بوده و کسی هم در دوره کار ایشان در ساواک شکنجه نشده و این حرفا دروغه! و در ثانی اینها تروریست بودن و جالبه که این موضع هر دو مدافع دستگاه امنیتی در هر دو رژیم است! و ما از اینجا اهمیت تبلیغات رژیم روی این مساله رو می فهمیم.

خُب! ۴۲ سال پیش در چنین روز هائی صفر گلوله های آتشین کمونیستهای فدایی در قالب یک دسته کوچک چریکی (به فرماندهی رفیق علی اکبر صفایی فراهانی) با اون حرکت دلاورانه شون بر سینه هیولای شب پرست و سکوت دلخواهش نشست. و با شلیک گلوله های رزمندگان سپاهک اون فضای خفقان و سکوت اون سالها رو شکستند و با حمله به پاسگاه سپاهک آغاز مبارزه مسلحانه بر علیه دیکتاتوری شاه را اعلام نمودند و در واقع به رژیم تا بن دندان مسلح شاه "اعلان جنگ" دادند. این اعلان جنگ به رژیم شاه و جزیره "ثبات و امنیت" امپریالیستهای تهکار همچنین تیر سرکشی هم بود به انواع و اقسام تفکرات و جریانهای ایورونیست و بی عمل و سازشکار برهبری حزب توده خائن که در اون دوره در صحنه حضور داشتند.

چرا که حرکت رزمندگان سپاهک بر خلاف اونچه که اسمش رو گذاشتن "افسانه ۱۲ مرد طلایی" و یا اینکه "یه مشت جوون عاشق اسلحه" نیست؛ اونها اگه ما واقعا بریم و به آثار خودشون رجوع کنیم می بینیم که در پشت این حرکت واقعا یه پشتوانه بزرگ تئوریک، یه کار طولانی و بزرگ سیاسی- نظری وجود داره که از سالهای اواخر دهه چهل شروع شده بود

ضمن سلام به دوستان و رفقای عزیز حاضر در جلسه از این که با حضور خودتون امکان برگزاری این مراسم و بزرگداشت یاد رزمندگان سپاهک و جانباختگان قیام مردمی ۲۱ و ۲۲ بهمن ۵۷ رو فراهم آوردید، از طرف چریکهای فدایی خلق ایران تشکر می کنم و به همگی شما عزیزان و عزیزان دیگری که اگه امکان پیدا کرده باشن از طریق شبکه پلتاک این مراسم رو تعقیب می کنن، خوشامد می گم.

امشب در شرایطی اینجا گرد هم جمع شده ایم که در آستانه دو روز بزرگ تاریخی یعنی ۱۹ بهمن سر آغاز جنبش مسلحانه بر علیه یکی از سپاه ترین دیکتاتورهای امپریالیستی در منطقه خاورمیانه یعنی رژیم وابسته شاه و ۲۱ و ۲۲ بهمن، سالگرد به زیاله دان تاریخ سپردن بساط این دیکتاتوری توسط کارگران و توده های مسلح خلق قرار داریم؛ و همونجور که همه ما می دونیم با هر دیدی هم که به این دو روز نگاه می کنیم، در پیوند با همدیگر صفحه ای از تاریخ مبارزانی پر افتخار مردم ایران رو رقم زدند و این تاریخ پر افتخار رو یک گام به جلو بردند.

موضوع صحبت امشب من همونطور که می دونید "تجارب سپاهک برای مبارزین امروز" هستش که من سعی می کنم در صحبتنام به برخی از اون تجارب بپردازم و بویژه توجه نسل جوانی که بار بزرگ مبارزه با رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی رو الان به دوش داره رو به تجارب نسل آفتابکاران جنگل، روش برخورد کمونیستهای فدایی به مسابلی که در عصر خودشون باهانش مواجه بودن (برای پیشبرد مبارزات امروز) جلب کنم و اهمیت این بحث هم این نیست رفقا که ما بخوایم صرفاً از گذشته یک یادی بکنیم. بلکه اهمیت این بحث وقتی زیاد تر می شه که ما شاهدیم که بویژه در سالهای اخیر یک جبهه ای از مرتجعین رنگارنگ، از رژیم جمهوری اسلامی گرفته تا انواع و اقسام نیروهای سازشکار و ایوتونیست راه افتاده و سعی می کنن درسهای سپاهک و روشهای برخورد انقلابیون سپاهک و بطور کلی تجارب مبارزه آزادیبخش یک دوره تاریخی از جامعه ما رو مورد تحریف قرار بدن و ما شاهدیم که یک حجم بزرگی از این تحریفات، هر روز در یک گوشه ای از این سایتها و وسایط ارتباط جمعی رسمی و غیر رسمی رژیم منعکس شده و به اونها

در یک نگرش تاریخی به سپاهکل باید گفتش که سپاهکل یک حرکت بزرگ تاریخی با پشتوانه یک کار عظیم و طولانی تئوریک توسط جمعی از آگاهترین فرزندان کارگران و زحمتکشان ایران بودش که در یک نقطه عطف تاریخی با شروع مبارزه مسلحانه به نیازهای مبارزاتی جامعه تحت سلطه ما پاسخ دادند این حرکت در جامعه راهگشایی کرد و روندی شروع شد که بعدش با ادامه مبارزه مسلحانه توسط چریکهای فدایی خلق ایران کم کم سایر نیروهای بالنده جامعه هم به اون پیوستند. ما شاهد می شیم که چه کیفیت جدید مبارزاتی ای در جامعه ما بوجود آمد، من مطمئنم که بسیاری از دوستان و رفقای حاضر که در زمان انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ جزو نسل نوجوانان و جوانان پرشوری بودند که با مشعل سپاهکل و تحت تاثیر مبارزات و آرمانهای نسل انقلابیون دهه پنجاه فعالانه در کوچه و خیابان با مزدوران شاه می جنگیدند، بیاد دارند که چگونه در آن روزها غرش شعار "فدایی فدایی، توافختار مایی" و "ایران را سراسر سپاهکل می کنیم" زمین را در زیر پای حکومت منفور شاه و امپریالیستهای حامی اون می لرزوند. اینها همه حاصل اون مبارزه ای بودش که چند سال قبل با این چشم انداز شروع شده بود. آیا غیر از این بود که چنین موقعیتی حاصل انطباق آن نظرات و آن راه با واقعیت بود که اکنون در پراتیک اجتماعی به وسیعترین شکل ممکن متجلی می شد؟

سپاهکل با نظر و عمل خودش به طور برجسته مبلغ یک راه مبارزاتی برای شکست دشمنان به دست توده های مردم با رهبری طبقه کارگر بود. یعنی راه جنگ توده ای طولانی.

اعتقاد به این اصل مبارزاتی، بر خلاف القائات فریبکارانه و تهمت های ناروایی که عموماً با اتکا به تفکرات حزب خائن توده از همان ابتدای آغاز جنبش نوین کمونیستی به سازمان دهندگان سپاهکل یعنی چریکهای فدایی خلق زده می شد و حرکت آنها را "عصیان یک مشت جوان خرده بورژوا"، که "عشق به سلاح"، و "رمانتیسزم" آنها را فرا گرفته بود، می نامیدند، نبود. بلکه اگر ما به اسناد و شواهد و نظرات اون رفقا توجه کنیم می بینیم که کار اونها به کار آگاهانه و با چشم انداز استراتژیک بوده. سپاهکل، این اصل مبارزاتی رو در شرایط جامعه تحت سلطه ما اعلام کرد که اگر مساله بر سر پیشبرد یک مبارزه جدی و تداوم آن با هدف بسیج طبقه کارگر و توده ها است با این رژیم و کلا با دشمنی که جز با زبان زور، با هیچ زبانی سخن نمی گوید نمی شود هم جز با زبان زور صحبت کرد. این یکی از جمعبندی های درسی ست که اون

حرکت رزمندگان سپاهکل بر خلاف اونچه که اسمش رو گذاشتن "افسانه ۱۲ مرد طلایی" نیست؛ اونها اکه ما واقعا بریم و به آثار خودشون رجوع کنیم می بینیم که در پشت این حرکت واقعا به پشتوانه بزرگ تئوریک، به کار طولانی و بزرگ سیاسی- نظری وجود داره که از سالهای اواخر دهه چهل شروع شده بود. اونها با نقد گذشته و جمع بندی از شرایط عینی جامعه ما ثابت کردن که "تجارب گذشته عدم امکان توسل به شیوه های عقیم پیشین مبارزه" را نشان می دهد سپاهکل مانیفست انقلاب رهایی بخش مردم ما را ارائه داد و یکی از دلایل جاودانگی اش هم این بود که در آن بن بست مبارزاتی، با صدایی بلند ندا در داد که اکنون راه دیگری نیست جز این که به قول مارکس "سلاح انتقاد باید جای خود را به انتقاد با سلاح بدهد".

موقع رزمندگان سپاهکل با پراتیکشون به جامعه ما دادند.

این اصل حاصل بررسی، مطالعه و جمع بندی یک دوره تاریخی از حیات مملکت ما از کودتای امپریالیستی سال ۳۲ تا اواخر دهه چهل و به طور مشخص سال ۴۹ بود. انکار این اصل، انکار تجربه ۱۶ سال مبارزات کارگران و مردم ستمدیده ما تا پیش از سپاهکل بود.

رزمندگان سپاهکل در دو اثر تئوریک چریکهای فدایی خلق ایران یعنی "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک" و "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" (که الان هم روی میز کتاب وجود داره و من امیدوارم رفقای که نخوندن و یا دسترسی نداشتن به خود اون آثار رجوع کنن) با ترسیم خط سیر تاریخی نفوذ امپریالیسم در ایران، از دوره قاجار نشون دادن که ایران از زمان رضا شاه به یک جامعه نومستعمره تحت سلطه امپریالیسم تبدیل شد که بعد از به اصطلاح انقلاب سفید شاه نیز نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم کاملاً بر آن مسلط شد. خب این به تحلیلی از ساختار اقتصادی جامعه ما بود. **بیايد برید در تمام اسناد جنبش کمونیستی ما تا الان، در تمام مواضع گروه هایی که بعد از سالهای ۵۶-۵۷ به عرصه مبارزه جامعه ما وارد شدند، و ادعای "کمونیست" و "چپ بودن" می کردن و اون مبارزه را می کوبیدن، نگاه کنید و ببینید آیا تا همین الان هم یک تحلیل ساختاری، بهتر، جامعتر و مستند تر از این تحلیلی که رزمندگان سپاهکل در باره ایران دادن (چهارچوبش) وجود داره؟ در مواضع این جریانات، یا جامعه ای نیست و یا اگر هم هست به هیچ وجه بهش استناد نمی شه، فاکتی برآش وجود نداره و بسیاری از تحلیلهای موجود هم بسیاریشون بر اساس تحلیل از ساختی ست که رزمندگان سپاهکل در اون سالها ارائه دادن.**

حالا با اثبات وجود این ساختار اقتصادی در جامعه یعنی بورژوازی وابسته، رزمندگان سپاهکل یک اصل مهم رو آمدن و توی پراتیک نشون دادن. اونها گفتن واضح ترین نتیجه سیاسی این شکل از سلطه امپریالیسم در جامعه ما، دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً فهر آمیز حکومت هائیه که سر کار می آن. یعنی تازمانی که چنین ساختار اقتصادی- سیاسی ای پا برجاست و جامعه ما زیر نفوذ امپریالیست ها قرار دارد، انتظار برخورداری جامعه از یک روینای سیاسی نظیر کشورهای مترویل و یا کلاسیک سرمایه داری، انتظار بیهوده ای است. یعنی انتظار حداقل دموکراسی (و یا شبه دموکراسی و یا هر چیز دیگه که اسمش رو بذاریم) و فضای بازی که اجازه مبارزه و تشکیل مسالمت آمیز به کارگران، به زنان، به جوانان و خلقهای تحت ستم بده، رژیم و نظام حاکم تا حدی می پذیره و تحمل داره در مقابل این شکل از مبارزات مسالمت آمیز رو، انتظار بیهوده اییه. ما این رو توی بقیه صحبتها می گم، هم توی زمان رضا شاه دیدیم، هم توی زمان شاه دیدیم و هم بدترش رو توی زمان جمهوری اسلامی. این یکی از جمعبندی های مبارزاتی و اصل هائیه که در پشت حرکت سپاهکل وجود داره. در نتیجه اونها آمدن گفتن که وقتی ما به همچنین شرایطی رو داریم انتظار این که در جریان مبارزات مسالمت آمیز، طبقه کارگر بتونه خودشو متشکل بکنه و بعد اعتصاب عمومی راه بیانداره و قیامی را رهبری بکنه خواب و خیال و توهمه. اونها آمدن گفتن که بر خلاف اینگونه جوامع کلاسیک در شرایط ایران و با اون ساختار اقتصادی- اجتماعی، دیکتاتورب، روینای ذاتی چنین نظامیه و این دیکتاتوری جز با زبون زور و جز با سرکوب هر گونه تلاش برای تشکیل، هر گونه تلاش برای سازماندهی مبارزه توده ای که بیاد بره در تداومش به بسیج مردم منجر شه، طبقه کارگر توش آگاه شه مبارزاتش رو رشد بده، حزب خودش رو توی جریان این نوع کار آرام سیاسی درست کنه و متشکل کنه توی ایران وجود نداره و تمام شواهد این رو نشون دادن. این حرف یعنی چی؟ یعنی اینکه اگر در ایران می خوایم به اون اهدافی که اعلام کردیم برسیم، اکه می خوایم طبقه کارگر بیاد توی مبارزه، اکه می خوایم طبقه کارگر بیاد و با پیشرفت مبارزه ش بتونه حزیش رو تشکیل بده، طبقه کارگر ایران جز در مسیر مبارزه مسلحانه طولانی چنین امکانی برایش وجود نداره و تنها در این مسیر هستش که فضا و امکان متشکل شدن رو پیدا می کنه.

ما اثرات مبارزه مسلحانه پیشاهنگان به روی توده ها را در دهه ۵۰ شاهد بودیم و دیدیم که در اثر این مبارزه چطور کارگران و زحمتکشان و نیروی عظیمی از میان دیگر توده ها در پرتو مبارزه مسلحانه پیشاهنگان انقلابی به اشکال مختلف علیه رژیم شاه دست به مبارزه زدند،

مسلم است که اگر آن مبارزه پیشاهنگان به مبارزه مسلحانه توده ای تبدیل می شد و اگر هم واقعا اون سازمانی که در سال ۵۶-۵۷ وجود داشت از اون خط انقلابی خودش منحرف نشده بود، ما می دیدیم که اون مبارزه از چنان قدرتی (همونجور که نشون داده بود) برخوردار می شد که امکان متشکل کردن طبقه کارگر بویژه با شرایطی که توی قیام بوجود آمده بود در سطح بالاتری در اختیار اون سازمان، اون روشنفکران و انقلابیون قرار می گرفت. ولی متأسفانه به اون دلایلی که می دونیدو حالا اینجا زیاد بهش نمی پردازیم، اون سازمان منحرف شد و این پروسه اساسا به جور دیگه شد.

سیاهکل از یک طرف پاسخ عملی ای برای شکستن این بن بست بود و از طرف دیگر باشکستن این بن بست راه اصلی مبارزه برای در هم شکستن نیروهای نظامی دشمن را پیش پا گذاشت. مطابق تحلیل رزمندگان سیاهکل "نیروی توده ها" ی مسلح به آگاهی "تنها نیروی مادی عظیمی بود که قادر بود جامعه را دگرگون سازد. اما مساله اساسی بر سر این بود که این آگاهی از طریق کدام اشکال مبارزه و سازمان و چگونه باید به میان مردم برده شود تا موفق گردد انرژی انقلابی توده را در مسیری درست یعنی مسیر پیروزی انقلاب و تصرف قدرت سیاسی بیاندازد. ایجاد یک سازمان سیاسی - نظامی و دست زدن به مبارزه مسلحانه و پیشرفت آن به مبارزه مسلحانه توده ای در جهت تشکیل ارتش خلق، پاسخ چریکهای فدایی خلق به چنین واقعیتی بود.

ما دیدیم که سیر رویدادهای اجتماعی و پراتیک چریکهای فدایی خلق بر این نظرات مهر تأیید زد، سیاهکل شور و امید جدیدی آفرید و بتدریج مردم رو به صحنه مبارزه اجتماعی کشاند. بعد از سیاهکل ما شاهد بوجود آمدن یک اخلاق نوین مبارزاتی در مردم شدیم. در اثر فضایی که تداوم مبارزه مسلحانه پس از سیاهکل در جامعه ایجاد کرده بود بطور چشمگیری بر دامنه اعتراضات قهرآمیز دانشجویی، و حرکت های اعتراضی و اعتصابات کارگری و ... اضافه شد.

در اون دوره ما اعتصابات معروف دانشجویها رو داریم که فریاد می زدند "فرسیومرگت مبارک" و اعتصابات کارگران جهان چیت رو داریم که به اشکال قهر آمیز بیرون ریخت و با الهام از اون مبارزه جاری در جامعه، کارگران اعتراض کردند و رفقا می دونن که تعدادی از کارگران را رژیم شاه وحشیانه کشت.

در سال های ۵۶-۵۷ با شکاف برداشتن دیکتاتوری رژیم شاه و جاری شدن سیل مبارزه توده ای و شکل گیری انقلاب مردم، هزاران محفل کوچک و بزرگ

مبارزاتی به هواداری از این سازمان برخاستند. تنها به عنوان یک مثال در مقطع قیام بیش از ۱۰۰۰ محفل کارگری از طریق ستاد سازمان چریکهای فدایی خلق به اون پیوستند. تا جایی که سازمان چریکها به بزرگترین سازمان کمونیست ایران و نه تنها ایران بلکه خاورمیانه تبدیل شد.

من به خاطر جلوگیری از طولانی شدن بحث نمی خوام روی این موضوع که در آستانه قیام بهمن چه کسانی در رأس این سازمان قرار گرفتن و این بزرگترین سازمان مارکسیستی خاورمیانه رو با سیاست های سازشکارانه و فرمیستی خود به چه راه های غیر انقلابی ای کشانده و چه بر سر آن آوردند، زیاد متمرکز بشم ولی ضروری که مختصرا بگم که سازمانی که تابلوی چریکهای فدائی خلق را بر درش آویزان کرده بود، در اون مقطع به دلیل جان باختن بسیاری از کادرها و اعضای صدیق و انقلابی چریکها و حاکم شدن باند فرخ نگهدار خائن و تئوریهای توده ای اونها، دیگه فرسنگها از اندیشه ها و تئوری های انقلابی اون سازمان احمد زاده ها و پویان ها و مفتاحی ها و بهروز دهقانی ها و حمید اشرف ها و ... فاصله داشت.

سازمان اولیه با اعتقاد به "تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" و جاری شدن این تئوری در اعمال و رفتار های انقلابی رزمندگان فدائی، به بزرگترین امید طبقه کارگر و زحمتکش ایران تبدیل شد. اما غاصبان نام سازمان یعنی دار و دسته نگهدار این سازمان رو از "ستاد رزمنده طبقه کارگر" و سازمانی که صدای طبقه کارگر ایران بود، به نفع بورژوازی مصادره و به تدریج بخش بزرگی از اون رو به زانده دشمنان طبقه کارگر و مردم ایران یعنی رژیم جمهوری اسلامی و امام جلالشان بدل ساختند.

اجازه بدید این قسمت از صحبتم رو با تاکید روی دو نکته جمع بندی کنم و کمی به وضعیت امروز بپردازم. اولین نکته که می خوام به عنوان جمع بندی اون مبارزه گذشته روش دست بذارم اینه که:

۱- سیاهکل بر اساس این تئوری انقلابی بر پا شد که اولاً تا زمانی که سلطه امپریالیستی و ساختارنظام سرمایه داری وابسته وجود داره، قهر ضد انقلابی و اعمال خشونت عریان، روینای ذاتی چنین نظامی ست و این دیکتاتوری سد راه انکشاف هر گونه مبارزه و تشکل و سازمانیابی چه کوچک و چه بزرگ بوده و سد راه تداوم و ادامه کاری چنین حرکتی است. برای مبارزه و در هم شکستن این دیکتاتوری و مهمتر از اون برای بسیج و سازماندهی توده ها و طبقه کارگر به جز از راه مبارزه قهر آمیز نمی شه پیشرفت کرد و شکل مناسب سازمانی برای پیشبرد این مبارزه هم با توجه به شرایط عینی

ما دیدیم که سیر رویدادهای اجتماعی و پراتیک چریکهای فدایی خلق بر این نظرات مهر تأیید زد. سیاهکل شور و امید جدیدی آفرید و بتدریج مردم رو به صحنه مبارزه اجتماعی کشاند. در سال های ۵۶-۵۷ با شکاف برداشتن دیکتاتوری رژیم شاه و جاری شدن سیل مبارزه توده ای و شکل گیری انقلاب مردم، هزاران محفل کوچک و بزرگ مبارزاتی به هواداری از این سازمان برخاستند. تنها به عنوان یک مثال در مقطع قیام بیش از ۱۰۰۰ محفل کارگری از طریق ستاد سازمان چریکهای فدایی خلق به اون پیوستند. تا جایی که سازمان چریکها به بزرگترین سازمان کمونیست ایران و نه تنها ایران بلکه خاورمیانه تبدیل شد.

جامعه ما یک سازمان سیاسی نظامی که باید ضمن پیشبرد مبارزه مسلحانه در جهت بسیج توده ها در جریان جنگی که الزاماً طولانیه حرکت کنه. این به جمع بندی از شرایط گذشته ست.

۲- دومین جمع بندی که به نظر من اهمیت زیادی هم این روزها از زاویه شیوه برخورد به اون داره اینه که تجربه سیاهکل نشون داد که یک گروه کوچک هم می تونه مبارزه رو در تقابل با یک دشمن بزرگ آغاز کنه، و در جهت رسیدن به اهداف فوق حرکت کنه بشرطی که تحلیل درست و برنامه صحیحی داشته باشه. این کار از دست یک گروه کوچک هم بر میاد.

بر اساس این تجارب گذشته اجازه بدید نگاهی هم به وضعیت کنونی مون داشته باشیم.

امروز مردم ایران در شرایطی زندگی می کنن که بیش از ۳۳ سال از حاکمیت سیاه رژیم جمهوری اسلامی می گذره. همه می دونن که در کنفرانس گوادالوپ در شرایط رشد جنبش مردمی، امپریالیستها که از رشد سریع شیخ کمونیسم و مبارزه مسلحانه نیروهای انقلابی و مبارز در ایران به وحشت افتاده بودن و حاکمیت و منافع دراز مدتشون در ایران رو در خطر می دیدن به یک تاکتیک جنگی دست زدن. اونها در مقابل انقلاب مردم یک قدم به عقب گذاشتن، یعنی به رفتن نوکر سرسپرده شون شاه رضایت دادن؛ در عوض قدرت و حمایت خودشون رو پشت سر دار و دسته خمینی گذاشتن. چرا؟ برای این که با این عقب نشینی تاکتیکی، اونها داشتن یک تعرض بسیار گسترده و بزرگتر استراتژیک رو به انقلاب مردم ایران برای حفظ نظام سرمایه داری وابسته در ایران سازمان می دادن. وظیفه ای که جمهوری اسلامی از طریق سرکوب مبارزات مردم اون رو از اولین روز روی کار آمدنش برعهده گرفت و

حتی اون جنایاتی که شاه به مقدارش رو نتونست بکنه و یا هر چقدر تونست کرد، این رژیم به حد کمال رسوند اون جنایات رو. چرا که وظیفه داشتن از اون ساختار اقتصادی اجتماعی به ارث رسیده بهشون حمایت کنن و اون رو نگه دارن. چرا که انقلاب مردم ایران که در صحنه بود، اون(نظام) رو نشونه رفته بود.

بد نیست اشاره کنم که دولت آمریکا اولین دولتی بود که پس از باصطلاح "پیروزی انقلاب اسلامی"، جمهوری اسلامی رو به رسمیت شناخت، موضوعی که اخیراً در برنامه "افق" صدای آمریکا هم به اون اشاره شد. همونطور که آمریکا در مورد حکومت "اخوان المسلمین" و مرسی هم همین کار رو کرده، و برغم همه اون شعارهای "ضد بنیادگرایی اسلامی" از طرف امپریالیستها ما می بینیم که بنیاد گرایی اسلامی چگونه در نقش ابزاریه در جهت گسترش سلطه امپریالیسم. اما بعداً با تداوم مبارزات ضد امپریالیستی مردم ما آمریکا و رژیم دست نشانده اش مجبور شدن برای فریب مردم آمدن گفتن ماخودمون از شما مردم خیلی ضد امپریالیست تر هم هستیم. رفتن و جریان تسخیر سفارت آمریکا و "اشغال لانه جاسوسی" رو سازمان دادن. و سعی کردن تا با این کار نه تنها جنبش واقعی ضد امپریالیستی مردم رو منحرف کنن، بلکه پرچم مبارزه "ضد امپریالیستی" رو در ظاهر بدست خودشون بگیرن. کلاً می خوام بگم که جمهوری اسلامی و حامیان امپریالیست اش به انواع حيله ها متوسل شدن تا ابتدا با فریب مردم و بعد البته با سرکوب شدید آنها نظام سرمایه داری وابسته در ایران را حفظ کنند.

خب! حالا در مقابل اون عده ای که می گن این رژیم، حکومت یه مشت آخوند نادان بود که "حالیشتون" نمی شد و می خواستن گویا جامعه رو برگردونن به ۱۴۰۰ سال پیش، بیایم حالا به واقعیت نگاه کنیم. این واقعیت غیر قابل انکاره که اساساً، هر رژیم سیاسی ای -چه این رو بگه و یا نگه، چه بدونه چه ندونه و استثناء هم نداره- از یک ساختار اقتصادی و منافع یک طبقه خاص اجتماعی حفاظت می کنه و جامعه رو در اون جهت اداره می کنه؟ در واقع دولت به قول اندیشمندان کمونیسم "ارگان سیادت طبقاتی" یک طبقه بر طبقه یا طبقات اجتماعی دیگر ست. جمهوری اسلامی نیز از این اصل تاریخی و علمی مستثنی نیست. وقتی ما به عملکردهای جمهوری اسلامی در ظرف ۳۳ سال گذشته نگاه می کنیم، می بینیم که اون تبلیغاتی که مدعی بود اینها فقط "آخوند"هایی هستن که می خوان "حکومت خدا" رو روی "زمین" پیاده کنن، چقدر بی پایه ست. وقتی که ما کارهایی که این رژیم کرد رو بررسی می کنیم بطور واضحی می بینیم که جمهوری اسلامی

در واقع از همون اولین روز در جهت بازسازی و تحکیم همون ساختار اقتصادی که از زمان شاه بهش به ارث رسیده بود یعنی نظام سرمایه داری حاکم بر کشور حرکت کرد و در طول سه دهه اخیر اون رو رشد و گسترش داد. چرا که ساختار جدیدی در ایران بجز سرمایه داری وابسته روی کار نیومد با روی کار آمدن این رژیم. در نتیجه تداوم و حاکمیت چنین نظامی یعنی نظام سرمایه داری وابسته ما شاهدیم که فقر و فلاکت و بیکاری و گرسنگی و کارتن خوابی و ... در چه ابعادی در جامعه ما رشد کرده، و در عوض به بهای نابودی تدریجی حیات و معاش میلیونها تن از کارگران و توده های محروم و بی چیز ما، چه ثروتهای افسانه ای نصیب مشتکی سرمایه دار زالو صفت و آقا زاده های آخوند های حکومتی شده تا جایی که خانواده "اختاپوسی" زمان شاه حالا باید برن و در رابطه با غارت و چپاول جلوی اینها "لنگ" بنذارن. و تازه در طول این سی و سه سال رشد این نظام ما می بینیم که چگونه جبههای امپریالیستها در مقایسه با حتی دوران شاه مزدور از غارت منابع طبیعی، نیروی کار و ثروتهای جامعه تحت سلطه ما هر چه بیشتر و بیشتر پر شده و ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی چگونه در طول سی و سه سال گذشته به یک بازار هر چه پر سودتر برای قدرتهای امپریالیستی و سرمایه داری جهانی حداقل در سطح همین خاورمیانه تبدیل شده.

از طرف دیگه همونطور که شاهدیم تعمیق و گسترش سلطه امپریالیسم و تشدید سلطه سرمایه های جهانی در تار و پود مناسبات اقتصادی ایران توسط جمهوری اسلامی در سه دهه اخیر، (همونجور که رزمندگان سپاهک در رابطه با روینای ذاتی چنین نظام اقتصادی ای گفته بودن) بطور اجتناب ناپذیری با اعمال سیستماتیک یک قهر ضد انقلابی، تشدید بلاواسطه حاکمیت خفقان و دیکتاتوری عریان و حکومت ترور و شکنجه و زندان و اعدام قرین بوده. یک لحظه حالا به این سی و سه سال حکومت رژیم جمهوری اسلامی بیاین نگاه کنین. جنایاتی این رژیم کرده که واقعا هر چه ازش گفته شه باز هم نمایانگر یک سر سوزنش نیست. تحت سلطه جمهوری اسلامی، تاریخ کشور ما با نتایج خونین یکی از بزرگترین و وحشیانه ترین سلاخی ها و نسل کشی های جنگی بر علیه مردم مشحون بوده.

ما با رژیمی روبرو ایم که تجربه بیش از ۳ دهه کشتار و سرکوب سیستماتیک و عریان کارگران و زنان و جوانان و روشنفکران و اقلیتهای دینی و خلقهای تحت ستم ما رو توی کارنامه خودش حمل می کنه. رژیمی که در دوران موسوی جنایتکار در دهه ۶۰ با کشتار سیستماتیک هزاران تن از نوجوانان و جوانان مبارز در سپاهچالها و خیابانهای سراسر

کشور یک نسل کشی به راه انداخت. این رژیم، رژیمیه که وقتی باصطلاح جناح معتدلش (رفسنجانی "سردار سازندگی") اومد روی کار ما دیدیم که شورش گرسنگان رو چه طوری تو شهرهای مختلف با تانک و توپ بهش جواب داد و اون رو به خاک و خون کشید، کارگران اسلامشهر و خانواده هاشون رو به خاطر خواست آب آشامیدنی از هوا و زمین به گلوله بست، ما رژیمی رو می بینیم که چه باصطلاح اصلاح طلبش رو کار بوده چه محافظه کارش، هر فریاد کوچکی رو توی گلو خفه کرده؛ هر گونه تلاش برای ایجاد یه تشکیلی که می خواد حتی تو چارچوب این نظام کار کنه رو واقعا به خاک و خون کشیده و همه جا جز با برقراری چوبه دار و شکنجه و ... نتونسته به حاکمیتش ادامه بده. فعالین کارگری صنایع نفت رو ترور کرد و به زندان انداخته، زبون کارگران را پریده و اونا رو در سنجند بخاطر مطالبات بر حقشون همچون بردگان عصر برده داری به شلاق بسته، زندانباش رو مملو از روشنفکران و فعالین حقوق زنان و اقلیتهای مذهبی و خلقهای تحت ستم کرده و حتی با عدم پرداخت دستمزدهای بخور و نمیر کارگران مبارزه برای حقوقهای معوقه را بر آنها تحمیل نموده است.

ما با رژیمی روبرویم که برای حفاظت از نظام استثمارگرانه موجود، برای سرکوب و منحرف کردن جنبش اعتراضی توده ها و غلبه بر بحرانهایش، از دشمنهای اصلی ش یعنی طبقه کارگر و .. بگذریم حتی خودی های خودش رو هم نمی تونه تحمل کنه رژیمی که تحمل امثال منتظری و لایعبد نظام ، و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی یعنی بانیان وزارت اطلاعات جهنمی نظامش رو هم نداره، رژیمی که "اصلاح طلبان" معتقد به اصل ولایت فقیه و جبهه مشارکتی هایی که برای بقای این نظام هر گونه خدمتی کردن (و مگه چی می گفتن، می خوان اوضاع رو بگیرن برگردونن به "عصر طلایی" دوره امامشون!) رو بدون هیچ تردیدی می گیره و به زندان می ندازه و مجبورشون می کنه علناً بیان بگن غلط کردیم! رژیمی که حتی همونطور که می دونید این روزها ده ها خبرنگاری که اساساً در چارچوب خود همین رژیم و نظام کار می کنن رو هم گرفته و به جرم اقدام بر علیه امنیت ملی به زندان انداخته.

این رژیم هیچ حرکتی رو، چیزی رو که خارج از سیطره و اراده اش باشه حتی اگر مال خودی هاش باشه نمی تونه تحمل کنه. چرا؟ چون هر جور منفذ و راهی رو باز بگذاره، برای حاکمیتش یک خطر بالقوه ست.

حالا باز همه این ها رو هم بذاریم کنار همین تجربه جنبش مردمی سال ۸۸-۸۹ رو نگاه کنیم می بینیم که دیکتاتوری حاکم با چه قاطعیتی جنبش مسالمت آمیز و

عظیم جوونها و مردمی رو که بیرون آمده در خیابانها به خاک و خون کشیدند، از روی مردم بیگانه با ماشین هاشون گذشتن و سینه جوانان مبارز رو با دشنه هاشون در روز روشن و ملا عام شکافتن و اونها رو تکه تکه کردن و درکهریزک چنان جنایات فجیعی رو مرتکب شدن که حتی صدای خودی هاشون هم در آمد و تازه همه این جنایات رو نمایش هم دادن و بقول معروف در انجام این جنایات هیچ "تعارفی" هم نداشتن، ما با یه همچین رژیمی روبرویم.

حال در شرایط سلطه چنین دیکتاتوری شدیدا و وسیعا قهرآمیز و وحشتناکی ست که ما شاهد این هستیم که جمهوری اسلامی و روشنفکران قلم بمزد و اتاق های فکر این حکومت، با کمک و همدستی جریانهای ضد انقلابی و خائنی نظیر اکثریتی ها و امثالهم با مشاهده پتانسیل مبارزاتی در جامعه ما کارزار ضد خشونت هم برامون براه انداختن. از اون ور میاد تو خیابونها می کشه و از این ور میاد می که نه! به هیچ وجه نباید "مقابله به مثل" کنیدا! در چارچوب چنین کارزاری ست که ما می بینیم یک جریان فکری بر علیه "خشونت" و در واقع "مبارزه قهر آمیز" و "مسلاحانه" در سطح جامعه در نشریات رسمی و مطبوعات و کتابها و پایگاه های اینترنتی فعال در نظام بطور دائم مشغول فعالیتیه. از وزارت اطلاعات رژیم که کتابهای هزار صفحه ای بر علیه رزمندگان سیاهکل و چریکهای فدایی خلق انتشار می ده تا انواع و اقسام باصطلاح نظریه پردازان و سایتها و وبلاگهای رسمی و غیر رسمی و نان آلوده خورانی که یکی از تمهای ثابت فعالیتشون تبلیغ بر علیه مبارزه قهر آمیز و تبلیغ افسانه اصلاح پذیری جمهوری اسلامی هستش. (رژیم) از حمایت ارتشی از اینها در داخل و خارج کشور برخورداره.

این نوع از نشریات رسمی و غیر رسمی وظیفه شون اینه که در شرایطی تیغ خونین جلادان حاکم هر روز، هر گونه مطالبه مسالمت آمیز کارگران و مردم محروم ما حول مبارزه با بیکاری و فقر و گرسنگی و کارتن خوابی و ... را قلع و قمع می کنه، هر گونه مقاومت مشروع مردم ما رو، هرگونه تلاش برای مقابله با این وضع رو، "اعمال خشونت" نام بده و اون رو "مذموم" اعلام کنه. همین ها هستن که زیر اسم تاریخ نویسی و بررسی مارکسیسم اصول مبارزاتی از این قبیل که انقلاب و تغییر انقلابی به جز توسل به قهر امکان پذیر نیست و قهر "مامای تاریخه" رو انکار می کنن و تلاش می کنن ریشه این ایده رو بزنن تا جایی که فرخ نگهدار خائن هم در هم نوائی با کتاب وزارت اطلاعات بر علیه رزمندگان سیاهکل می که که همه مشکلات از زمانی شروع شده که این "تخم لق" قهر، مامای تاریخه

بحث به هیچ وجه تبلیغ برای کپیه برداری های سطحی از سیاهکل و یا تلاش برای انطباق هندسی شرایط کنونی با دهه ۵۰ و تکرار اون نیست. بدیهی ست که این شرایط بجز در یک مغز اسکولاستیک و ذهنی قابل انطباق نیستند. همه می دانند که تاریخ تکرار نمیشه بحث بر سر روش برخورد و درک جوهر تفکر حاکم بر اون حرکت تاریخیه. بحث بر سر اصول نظری و تفکریه که در پشت اون اسلحه قرار داشت که چون با واقعیت منطبق بود نتایج سرنوشت ساز تاریخی هم بر جای گذارد و تاریخ جامعه ما را یک گام به پیش برد. ما اون اصول تئوریک و نظری رو تبلیغ می کنیم. نه اینکه الان کسی تبلیغ می کنه که احتمالا به ۱۲ نفر بلند بشن برن اسلحه بگیرن دستشون و پاسگاه سیاهکل که هیچ، یک بادگان رژیم رو بزنن گویا جامعه ما "متحول" می شه.

طرح شد! و به این ترتیب اوج خودفروختگی خود و جریانش رو به نمایش می ذاره.

اینها هستن که با ارتش نویسندگان و نظریه پردازانشون و با منابع مالی و تبلیغاتی قابل توجهشون، سعی می کنن هر ارزش مبارزاتی رو، هر حرکت مثبت و الهام بخش تاریخی رو بکوبن و جوونها تشنه آگاهی ما در این جامعه خفقان زده رو بزم خودشون از مطالعه مارکسیسم و توجه به درسهای اون بازدارن. و بالاخره همین ها هستن که با وجود گذشت بیش از ۴۱ سال از حماسه سیاهکل و اعلام آغاز جنبش مسلحانه اون حرکت بزرگ تاریخی رو با مارکهای فریبکارانه ای مثل "عصیان کور"، (حرکت) یک مشت جوان "عاشق اسلحه" جلوه بده ن که گویا از زور خوشی های دوره شاه "جو گیر" شده بودن و کارشان هم به "هیچ" جایی نرسید. و با این تحریفات همه واقعیات تاریخی که در مقابل چشم ما رخ داده رو انکار کنن.

اینو هم بگم که نه اینکه خشونت چیز خوبی، ولی در عین حال اینکه دشمن اونطور تو رو می گیره می کشه و اونجوری اعمال خشونت می کنه و بعد هم می که نه! نباید مقابل اون خشونت، خشونت کرد و این جور تفکرات رو تبلیغ می کنن، اینها یک لحظه نمیان بگن که بابا! وقتی که تو ۶ ماه حقوق یه کارگر رو نمی دی، وقتی که اون کارگر می ره و می بینه که بچه اش بیرون خونه داره پوست خریزه می خوره بخاطر این که اون کارگر پول نداره بیره خونه، می ره و اول زن و بچه اش را می کشه و بعد هم خودش رو به دار می کشه، یا وقتی کارگرایی رو می بینیم که می رن و به صاحب کار و سرمایه دارها التماس می کنن که بابا فقط حقوق معوقه ۱۲ ماه گذشته ما رو بدید، چون اونها مبارزه برای گرفتن حقوق معوقه رو بهش تحمیل کردن بجای اینکه دستمزد بخور و نمیرشون رو سر وقت بهشون بدن، و این باعث می شه که نه تنها این خانواده

های کارگری از هم پهاشن، بلکه گرسنگی و فقر و فحشایی که از این کار می زنه بیرون، اینها هیچکدوم آیا خشونت نیست؟ آیا "خشونت" اینه که یکی بیاد و فقط اسلحه بگیره جلوش و بزنه تو مغز یکی؟ اون خشونت؟ آیا این موارد فوق خشونتی در ابعاد اجتماعی نیست؟ آیا این رژیم حاضره حتی یک لحظه از این خشونتش دست برداره و بعد به مخالفینش بگه چرا علیه من خشونت می کنیدا؟ پس اون کسانی که توی این "کارزار ضد خشونت" پیش میرن و نگاه نمی کنن که پشتش چیه، باید بیان و این رو جواب بدن. این خشونت سازمان یافته (حکومت و طبقه حاکم) اصلا هیچ راهی نداره، این رژیمها راه و جایی برای مقابله با اون (خشونت) نمی گذارن جز این که (برای حلش) با زبون خودشون باهاشون صحبت بشه.

این یک تصویر واقعی از اون وضعیه که ما در جامعه تشنه آزادی مون با اون مواجهم. سوال اصلی مثل همون دوره برای هر انسان آزادیخواه که قلبش برای مردم می تپه و بویزه کارگران و جوونهایه که همونطور که گفتم بار اصلی مبارزه بر علیه رژیم رو بر دوش دارن اینه که آیا اساسا مبارزه با این رژیم فایده ای داره، و چطور می شه که در مقابل یه همچین دستگاه بزرگ سرکوبی که در کشت و کشتار و خون ریزی حد و مرزی نمی شناسه ایستاد؟ سوال می شه که آیا نباید صبر کرد و اونجور که برخی ها می کن منتظر شد تا در یک لحظه مناسب (که البته معلوم هم نیست اون لحظه مناسب چه زمانی از راه می رسه) رشد خود "تضادهای درونی" این رژیم فاسد و فرتوت رو از هم پهاشونه؟ با حداکثر آبا خوب نیست که انرژیهای مبارزاتی مون رو در کانال های "قابل تحمل" برای حاکمیت با جهت گیری برای ایجاد اصلاحات کوچکی جاری کنیم که در ادامه اگر با سرکوب رژیم خفه نشن با تغییراتی در این دیکتاتوری منجر بشن؟ اگر نه پس راه چیه و "چه باید کرد؟"

ببینید در مقابل این تفکرات که ممکنه ما هممون با جلوه هاییش آشنا باشیم چه از طریق خانواده هامون و چه از طریق برخورد با اقشار خاصی که از ایران میان و می رن، باید گفت اولاً گرچه در این که رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی با تمام دار و دسته های تشکیل دهنده اش، از "پدر اصلاحات" اش بگیرد تا بقیه، یه رژیم وابسته اند. این درسته که اینها تضاد دارن اما تاریخ مدون جوامع بشری از زمانی که طبقات بوجود آمده ن بدون استثنا نشون می ده که تا مبارزه مردم نباشه از این وضع، هیچ کیفیتی بیرون نمید. تنها و تنها با مبارزه توده هاست که این تاریخ جلو ره. با انقلاب اونهاست که تاریخ جلو می ره و به همین دلیل هم مبارزه

طبقه‌ای که در دوره انقلاب به اوج خود رسیده و با شدت جریان می‌یابد، لوکوموتیو تاریخ. در نتیجه هیچ رژیم استثمارگری در طول تاریخ بدون تهدید شدن توسط جنبش توده‌ای نیامده و به جامعه نگفته که بفرمایید بنده دیگه نمی‌تونم، و خودم داوطلبانه می‌رم. بدون مبارزه و بدون یک مبارزه متشکل هیچ راهی برای آزادی و برابری و از اون کمتر برای بهبود و تغییر در وضعیت کنونی متصور نیست. **به قول انقلابی بزرگ چه گوارا "انقلاب سببی نیست که خودش از درخت بیفته، بلکه وقتی رسید باید تکونش داد تا بیفته."**

در نتیجه تنها راه، تشدید مبارزه مردم. ثانیاً در پاسخ به بخش دیگری از تفکرات رایج که می‌گن نباید به کارهای "جدی" و خشونت آمیز دست زد و باعث شد که رژیم "تیغش" رو بکشنه ببره بالا باید گفت تجربه ۳۳ سال گذشته حکومت جمهوری اسلامی نشون داده که این رژیم اساساً با حمایت قدرتهای امپریالیستی (این فرشتگان رحمت برای او) و به قوه اعمال زور عریان و یک دیکتاتوری تمام عیار که جاری شدن کوچکترین جویبار مبارزه مسالمت آمیز رو بر نمی‌تابه بر سر کار مونده. این رژیم، رژیمیه که حتی می‌ره و زیون کارگرایی که می‌گن ما فقط حقوقمون رو می‌خوایم و هیچ کاری به مسایل دیگر هم نداریم، رو می‌بره! این رژیم به هیچ وجه اصلاح پذیر نیست و کمترین عنصر دمکراتیک و مترقی و مردمی در هیچ یک از دار و دسته‌های درونی اون از محافظه کار گرفته تا اصلاح طلب و ... وجود نداشته و نداره.

در نتیجه تنها راه نجات مردم ما اینه که با اتکا به قدرت خودشون و با استفاده از تجارب تاریخ غنی مبارزاتی کشور ما در جهت تشکل خودشون و مبارزه با دیکتاتوری حاکم گام بردارن. مشخصه که این راه طولانی و پر پیچ و خمیه ولی تجارب عینی جامعه ما نشون دادن که تنها راهه.

مردم و مخصوصاً جوانان مبارز ما که تجربه بزرگ جنبش توده‌ای سال ۸۸-۸۹ (جنبش بزرگی که زمین رو در زیر پای جمهوری اسلامی لرزوند و صدای شکستن استخوانهای فرتوت اون رو به صدا درآورد) رو هم از سرگذراندن منبع بزرگی از تجربه مبارزاتی برای الهام گیری در اختیار دارن. **اونها در اون نبرد بزرگ ۲ سال پیش به بار دیگه به چشم خودشون در واقعیت دیدن که همونطور که سیاهکل نشون داد، در شرایط سلطه دیکتاتوری امپریالیستی با دشمنی که بجز زبان زور نمی‌فهمه نمی‌شه با زبانی به غیر از زبان زور حرف زد.** در واقع تمام واقعیات امروز جامعه تحت سلطه ما با هزار و یک‌زبان در باب

ضرورت وجود یک منبع و نیروی اعمال قهر انقلابی متعلق به کارگران و توده‌های تحت ستم در مقابل قهر ضد انقلابی طبقه حاکم در سخته. و درست به اعتبار این واقعیه که تمامی دستگاه عریض و طویل امنیتی جمهوری اسلامی و اتاق‌های تولید فکر ضد انقلابی برای نابودی فیزیکی و معنوی و منحرف کردن هرگونه تلاشی در این جهت در میان جوانان ما بسیج شده ن و کار می‌کنن.

اجازه بدید تاکید کنم که بحث به هیچ وجه تبلیغ برای کپی برداری‌های سطحی از سیاهکل و یا تلاش برای انطباق هندسی شرایط کنونی با دهه ۵۰ و تکرار اون نیست. بدیهی ست که این شرایط بجز در یک مغز اسکولاستیک و ذهنی قابل انطباق نیستند. **چون همه می‌دانند که تاریخ تکرار نمیشه بحث بر سر روش برخورد و درک جوهر تفکر حاکم بر اون حرکت تاریخی ست.** بحث بر سر اصول نظری و تفکریه که در پشت اون اسلحه قرار داشت که چون با واقعیت منطبق بود نتایج سرنوشت ساز تاریخی هم بر جای گذارد و تاریخ جامعه ما را یک گام به پیش برد. ما اون اصول تئوریک و نظری رو تبلیغ می‌کنیم و بحث بر سر دقت و توجه به اونهاست. نه اینکه الان کسی تبلیغ می‌کنه که احتمالاً به ۱۲ نفر بلند بشن برن اسلحه بگیرن دستشون و پاسگاه سیاهکل که هیچ، یک پادگان رژیم رو بزنن گویا جامعه ما "متحول" می‌شه (و این حرکت، مثل سیاهکل اون تأثیرات رو بجا می‌گذاره) به هیچ وجه این بحث بر سر این نیست.

هسته اصلی بحث اینه که تئوری راهنمای رزمندگان سیاهکل می‌گفت که به دلیل سلطه یک دیکتاتوری متکی بر سرنیزه و شدیداً قهر آمیز، انقلاب در ایران از راه "کار آرام سیاسی" پیش نمی‌ره و تمام تجربه چند دهه اخیر جامعه ما هم این رو نشون داده. بلکه از مسیر ایجاد یک تشکل سیاسی- نظامی پیش می‌ره که باید هم مخفی باشه. و این تشکل، سازمان دادن یک مبارزه مسلحانه با چشم انداز برپائی جنگی طولانی رو داره که که در اون توده‌ها میان و نقش اصلی رو ایفا می‌کنن، طبقه کارگر متشکل میاد نقش اصلی رو ایفا می‌کنه و رهبری مبارزات رو به عهده می‌گیره.

این تنها راهی ست که در اون امکان زدن نقب به قدرت تاریخی توده‌ها، متشکل کردن طبقه کارگر و جاری کردن قدرت عظیم و تاریخساز این طبقه وجود خواهد داشت.

در نتیجه جوانان آگاه ما باید با مطالعه مارکسیسم- لنینیسم و تجارب تاریخی و درک عمیق این اصل مارکسیستی در جهت شناخت هر چه عینی تر از قانونبندیهای جاری در جامعه مون حرکت کنن؛ برای رشد و ارتقاء نظری و تدارک برای تشکل خودشون گام بردارن و فعالیتهای مبارزاتی شون رو با این جهت گیری به پیش ببرن.

بدیهی ست که هرتشکلی اگه می‌خواد در شرایط ایران امکان ادامه کاری و بقا پیدا کنه در درجه اول باید مخفی باشه و موضوع دیگر این که بر اساس یکی از مهمترین دست آورد های مبارزات چریکهای فدائی خلق، در شرایط دیکتاتوری تنها یک تشکل سیاسی- نظامی امکان بقا و رشد دارد. این، پاسخگوی الزامات شرایطی است که دشمن بر مردم ما تحمیل کرده که جز با زبان زور نمیشه با وی سخن گفت واقعیتی که برای زنده ماندن و رشد باید راهنمای هر تشکلی قرار بگیره. شکلی نیست که این به وظیفه به غایت بزرگ و خطیره. اما تجربه سیاهکل نشون داد که به شرط درک ضرورت دگرگونی انقلابی برای پایه ریزی دنیای عاری از ستم و استثمار و ایمان به امکان این دگرگونی، حتی یک گروه کوچک هم می‌تواند کار رو در اون جهت شروع کنه.

امیدوارم کارگران ما، جوانای کشور ما با آموزش از درسها و تجارب انقلابیون سیاهکل در گذشته بتونن از اون تجارب در مبارزه امروز برای نابودی رژیم جمهوری اسلامی هر چه بیشتر استفاده کنن.

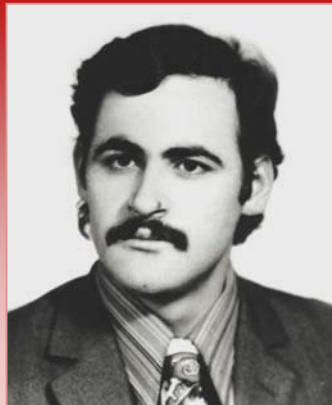
در انتها اجازه بدید تا حرفهام رو با بزرگداشت خاطره رزمندگان سیاهکل و قطعه شعر کوتاهی از چریک فدایی خلق رفیق مرضیه احمدی اسکویی این زن آگاه کمونیست تموم کنم که انعکاس وضعیت دوره ای از تاریخ مملکت ماست :

آنها که رفته اند
آنها که راه را با خون خود
از غبار کهنه ستردند
آنها که نخستین بوته های خار را از
ریشه برکنند
و بجای هر یک شقایق کاشتند
آنها که مرداب ها را خشکانند
تا چشمه های جاری شد
آنها که شب را دریدند
و بند از پای خورشید گسستند
تا سحر به آسمان دوید
آنها که شلیک گلوله هایشان
کفتارها را از خواب خوش پراند
راه را بر ما گشودند
اینک
راه پیش پای ماست

به یاد گرامی

چریک فدائی خلق

رفیق کیومرث سنجری



رفیق کیومرث سنجری دومین چریک فدائی خلق جان باخته از خانواده سنجری است. انقلابی کمونیستی که در راه آزادی و تحقق خواست های بر حق و انقلابی کارگران و توده های تحت ستم ایران یکی از طولانی ترین زندگی های بسیار دشوار اما پر بار مخفی در زیر سلطه سازمان جهنمی امنیت شاه و شرایط اختناق و دیکتاتوری حاکم را از سر گذراند و بی وقفه و پی گیر همه وجود و توانائی ها و قابلیت هایش را در راه رشد و اعتلای سازمان چریکهای فدائی خلق نهاد.

دو برادر او یکی رفیق خشایار سنجری، کادر برجسته چریکهای فدائی خلق، انقلابی پرشوری که اکثر عملیات مسلحانه مهم این سازمان در سال ۱۳۵۳ علیه دشمنان مردم با شرکت او صورت گرفت، بود که در فروردین سال ۱۳۵۴ در جریان حمله مزدوران مسلح رژیم شاه به خانه تیمی او و رفقاییش در قزوین، طی درگیری با آن مزدوران، به شهادت رسید. برادر دیگر وی، چریک فدائی خلق، رفیق فریبرز سنجری است که در دهه ۵۰ به عنوان یکی از زندانیان سیاسی مقاوم در زندان های رژیم شاه شناخته می شد. او پس از تحمل ۸ سال زندان، با خیزش توده های مبارز ایران در سال ۵۷ از زندان آزاد و در حالی که همچنان به نظرات کمونیستی تئورسین های چریکهای فدائی خلق، رفقا مسعود احمدزاده و امیرپرویز پویان و به آرمان های انقلابی سازمان مؤمن و وفادار مانده بود، همراه رفقای دیگر تشکل چریکهای فدائی خلق را از نو سازمان داد و تا به امروز در این تشکیلات فعالیت می کند.

زندگی مبارزاتی کیومرث و برادران و دوستان مشترکشان که هر یک بعدها به چهره های شاخص در سازمان چریکهای فدائی خلق و در جنبش مسلحانه تبدیل شدند، بیانگر و نمادی از شرایط مبارزاتی جدیدی بود که در نیمه دوم دهه چهل در جامعه ایران شکل می گرفت و نوجوانان و جوانانی چون این انقلابیون مبارز را در درون خود پرورش می داد. رفقای فدائی چون محمد رضا یثربی، جلال فتاحی، عبدالله پنجه شاهی و ... که از دوستان خشایار و کیومرث بودند، قبل از پیوستن به سازمان هر یک نوجوانان مبارزی بودند که با هم فعالیت های مبارزاتی مشترکی داشتند.

خود کیومرث همراه با برادرانش در همه رویدادهای مبارزاتی برجسته نیمه دوم دهه چهل در تهران از مبارزه مردم در اعتراض به گران شدن بلیط اتوبوس گرفته تا تظاهرات بزرگ توده ها در مراسم هفتم و چهلیم تختی تا اعتصابات پر شور دانشجویان در آن سال ها، به طور فعال شرکت داشت.

کیومرث که در خرداد ماه سال ۱۳۲۹ در ملایر چشم به جهان گشوده بود و دوره اول کودکی اش را نیز در این شهر گذرانده بود، با انتقال خانواده به تهران، دوران دبستان و دبیرستان خود را در تهران گذراند. بعد از اتمام دبیرستان، در سال ۱۳۴۷ به دانشکده علم و صنعت واقع در منطقه نارمک تهران که در ابتدا دانشسرای عالی نارمک خوانده می شد وارد شده و در رشته برق و مکانیک ادامه تحصیل داد. با توجه به وجود جو سیاسی در خانواده و این که پدر و مادر او از طرفداران مبارزات ملی دکتر مصدق علیه امپریالیست ها و شاه بودند، گرایش به مبارزه سیاسی خیلی زود در او شکل گرفته بود. به همین خاطر در دانشگاه در ارتباط با محیط سیاسی جدیدی که در آن قرار گرفت به مطالعه اندیشه های انقلابی و مارکسیستی روی آورد و به عنوان یک مبارز سیاسی که خواهان رهائی کارگران از قید هر گونه ستم و استثمار و همچنین خواهان رهائی همه توده های تحت ستم ایران از زیر سلطه امپریالیست ها و رژیم دست نشانده شان، رژیم شاه بود وارد عرصه مبارزه شده و در مبارزات جاری در جامعه با مباردت به اعمال انقلابی چندی فعالانه شرکت جست.

در شرایطی که حضور وسیع دانشجویان از میان اقدار و طبقات گوناگون جامعه در دانشگاه ها و اعتراض آنها به اوضاع ظالمانه حاکم بر ایران، دانشگاه ها را به سنگر مبارزه برای آزادی تبدیل کرده بود، رفیق کیومرث سنجری همراه با مبارزین دیگری چون خشایار سنجری، محمد رضا یثربی، ابراهیم آزادسرو، جلال فتاحی و تعدادی دیگر با شرکت در اعتصابات دانشجویی و با فعالیت های مبارزاتی خود به چهره های شاخص اعتراضات دانشجویی در دانشکده علم و صنعت تبدیل شدند. البته فعالیت های سیاسی کیومرث و یارانش به محیط دانشگاه محدود

نیود و در همان زمان آنها از یک سو برنامه های منظم کوهنوردی ترتیب داده و به همراه رفقای غیر دانشجوی خود به کوهنوردی و تمرینات بدنی می پرداختند و از طرفی دیگر به رد و بدل کردن آثار مارکسیستی و کتاب هایی که آگاهی آنان را نسبت به تاریخ و مسایل مردم ایران ارتقاء می داد مباردت کرده و آنها را مطالعه و در موردشان بحث می کردند. یکی از برجسته ترین فعالیت های رفیق کیومرث در عرصه فعالیت های اجتماعی، شرکت وی در مراسم هفتم و چهلیم مرگ "جهان پهلوان تختی" در اواخر سال ۱۳۴۶ بود که با توجه به باور عمومی که تختی به دست برادر شاه، غلامرضا پهلوی به قتل رسیده، به تظاهراتی بزرگ علیه رژیم شاه تبدیل شده بود. شرکت در اعتراضات مردمی در زمان بازی فوتبال بین تیم های ایران و اسرائیل که در آن برهه از جمله رویدادهای سیاسی برجسته بود، یکی دیگر از عرصه های فعالیت کیومرث و برادران و دوستانش در مبارزات سیاسی جاری در جامعه را تشکیل می داد. در جریان یکی دیگر از مبارزات برجسته مردمی نیمه دوم دهه چهل یعنی اعتراض مردم تهران به گران شدن بلیط اتوبوس های شرکت واحد در سال ۱۳۴۸، کیومرث همراه با جمع دوستانش که یک محفل مبارزاتی را در آن سالها تشکیل می دادند، نقش بزرگ و پر اهمیتی را ایفاء کردند. آنها وظیفه تدارک برای آن اعتراض را به عهده گرفته و با شعار نویسی روی دیوار ها و تعیین تاریخ مشخص برای ابراز اعتراض مردم نسبت به گران شدن قیمت اتوبوس، در بسیج مردم مبارز در تظاهرات ۲ اسفند سال ۱۳۴۸ سهم مبارزاتی خود را ادا کردند؛ و خود با شرکت فعال در تظاهرات آن روز، تجربه آموخته و به غنای تجربیات مبارزاتی خود افزودند.

رشد روز افزون فعالیتهای مبارزاتی رفیق کیومرث و رفقاییش در عین حال که تجربیات مبارزاتی آنان را فزونی می بخشید باعث هر چه گسترده تر شدن روابط آنها نه صرفاً در محیط دانشگاه بلکه در خارج از آن، با مبارزینی می شد که بعضی از آنها چپ هم نبودند. در جریان بازی فوتبال تیم های ایران و اسرائیل که به تظاهراتی بر علیه اسرائیل تبدیل شد، عده ای با کوکتل مولوتف به دفتر هواپیمائی اسرائیل (ال

زندگی مبارزاتی کیومرث و برادران و دوستان مشترکشان که هر یک بعدها به چهره های شاخص در سازمان چریکهای فدائی خلق تبدیل شدند، نمادی از شرایط مبارزاتی جدیدی بود که در نیمه دوم دهه چهل در جامعه ایران شکل می گرفت و نوجوانان و جوانانی چون این انقلابیون مبارز را در درون خود پرورش می داد. رفقای فدائی چون محمد رضا یثربی، جلال فتاحی، عبدالله بنجه شاهی و ... که از دوستان خشایار و کیومرث بودند، قبل از پیوستن به سازمان هر یک نوجوانان مبارزی بودند که فعالیت های مبارزاتی مشترکی داشتند. کیومرث همراه با برادرانش در رویدادهای برجسته نیمه دوم دهه چهل در تهران از مبارزه مردم در اعتراض به گران شدن بلیط اتوبوس گرفته تا تظاهرات بزرگ توده ها در مراسم هفتم و چهلم تخی تا اعتصابات پر شور دانشجویان در آن سال ها، به طور فعال شرکت داشت.

ریزی آرم جدیدی برای سازمان که دست با مسلسل در بیرون از ایران قرار دارد، شد. در آن سال ها سازمان جهت خودکفایی در نیاز های تسلیحاتی خود انرژی زیادی صرف تهیه مواد منفجره برای ساختن نارنجک می کرد که اسید پیکریک ماده اصلی آن بود. پس از ضرباتی که در نیمه اول سال ۱۳۵۳ به سازمان وارد شد و امکانات تهیه اسید پیکریک از بین رفت، مسئولیت ساختن این ماده منفجره به رفیق کیومرث محول گردید که وی با همان تعهد انقلابی که همواره برای انجام مسئولیت های سازمانی اش از خود نشان می داد، به انجام این کار پرداخت. اما کار مداوم با این ماده شیمیائی باعث شد که او دچار مشکل تنفسی گردد.

تا جایی که اطلاعات کنونی نشان می دهند، رفیق کیومرث پس از مدتها فعالیت در مشهد به تهران منتقل گشته و به اتفاق رفقا حسن سعادت، حمید اکرامی، افسرالسادات حسینی و ابوالحسن شایگان پایگاهی را در خیابان ملک سمنگان شکل داده اند. در این پایگاه یکی از وظایف وی انتشار نبرد خلق و در عین حال آموزش تجربیات تکنیکی به رفقای دیگر بوده است. در جریان ضربات اردیبهشت سال ۵۵ که نبرد خلق شماره ۷ که آماده توزیع بود به دست ساواک افتاد، رفیق کیومرث و رفقای نظیر او در سازمان که در طی سال ها مبارزه بی امان با دشمنان مردم به فولاد آبدیده تبدیل شده بودند، برای نشان دادن قدرت سازمان اقدام به انتشار دوباره نبرد خلق در مدت بسیار کوتاهی کردند و با این کار کوشیدند تبلیغات دشمن را که سعی می کرد از ضربه به سازمان در جهت تضعیف روحیه مبارزاتی توده ها استفاده کند، خنثی نمایند. در آن زمان، پخش نبرد خلق شماره ۷ در جامعه که واقعیت فوق نیز در آن منعکس شده بود یک جنگ روانی به دشمن تحمیل کرد.

همانطور که می دانیم در سال ۱۳۵۵ ضربات شدیدی از طرف ساواک به سازمان

بنابراین رفیق کیومرث سنجرى از اردیبهشت ۱۳۵۰ به عنوان یک انقلابی حرفه ای همه زندگی خود را در راه مبارزه برای رهایی خلق خود قرار داد. او و رفیق یثربی در مسیر این مبارزه قاطع با دشمنان مردم دوره های متفاوتی را که گاه با شرایط بسیار سخت و غیر قابل توصیف قطع ارتباط هم توأم بود طی کردند. اولین قطع ارتباط آنها با سازمان خود، یعنی چریکهای فدائی خلق در مرداد ۱۳۵۰ با دستگیری رفیق فریبرز سنجرى که رابط آنها با سازمان بود پیش آمد. اما چه باک که اینک دیگر راه پیش پای آنها بود (در یک شعر از رفیق مرضیه احمدی اسکوتی این طور گفته شده است: "اینک راه پیش پای ماست"). این دو چریک فدائی با از جان گذشتگی بدون لحظه ای تردید به مبارزه خود در راستای خط و برنامه سازمان ادامه دادند و دست اندر کار انجام حرکتی مسلحانه شدند. آنها پس از مخفی شدن خانه ای در میدان فوزه اجاره کرده و به مثابه پایگاهی فعالیت های تدارکاتی خود را در آنجا انجام می دادند. در حدود مهر سال ۵۰ انفجاری در پایگاه آنها صورت گرفت و رفقا مجبور به ترک آن پایگاه گشته و در حالی که شدیداً تحت تعقیب سازمان امنیت رژیم شاه قرار داشتند مدتی را در آن شرایط پلیسی بدون داشتن محلی برای سکونت گذراندند. بالاخره با تلاش های زیاد، آنها که با بسیاری از مبارزین دوره خود که بعداً یا عضو سازمان چریکهای فدائی خلق و یا سازمان مجاهدین خلق شدند، آشنا بودند توانستند با رفیق اسدالله بشر دوست که در آن زمان در ارتباط با چریکهای فدائی خلق در پایگاهی در اصفهان فعالیت می کرد، تماس گرفته و مجدداً به سازمان وصل شوند. رفقا کیومرث سنجرى و رضا یثربی در این رابطه به اصفهان منتقل شدند و تا سال ۱۳۵۱ در درون سازمان فعالیت کردند. اما با دستگیری رفیق اسدالله بشر دوست که با حفظ اسرار سازمان در دل، زیر شکنجه های وحشیانه ساواک جان سپرد، ارتباط آنها مجدداً با سازمان قطع شد. پس از مدتی، تلاش های مجدد این دو رفیق دوباره باعث وصل شدن آنها به سازمان شد.

متأسفانه از همه فعالیت های رفیق کیومرث سنجرى در سازمان چریکهای فدائی خلق اطلاعات کافی در دست نیست. اما این امر روشن است که وی در سال ۱۳۵۳ به مشهد منتقل شد و در پایگاهی با حضور رفقا حمید مؤمنی و صبا بیژن زاده فعالیت انقلابی خود را دنبال نمود. در دوره ای نیز (حدود اوایل تابستان ۱۳۵۳) او به مدت کوتاهی با رفیق اشرف دهقانی در پایگاهی در مشهد که رفیق علی اکبر (فریدون) جعفری به عنوان مسئول شاخه مشهد به آنجا رفت و آمد می کرد، حضور داشت. از جمله کارهای او در مشهد کمک به انتشار نبرد خلق، ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق و دیگر نشریات سازمان بود. در همین دوره بود که او همراه با رفیق جعفری موفق به طرح

عامل) حمله کردند که منجر به تحت پیگرد قرار گرفتن آنها و از جمله فردی شد که از دوستان کیومرث و خشایار بود. از آنجا که وی شناخته شده و تحت تعقیب قرار داشت برای مخفی ماندن از چشم پلیس به خانه کیومرث آمده و در آنجا پناه گرفته بود. اما از آنجا که مخفی گاه او لو رفته بود در مهر ماه سال ۴۹ ساواک برای دستگیری او و کیومرث به خانه آنها یورش برد. یورش ساواک به خانه سنجرى ها در شرایطی بود که پدر کیومرث به خاطر سکت قلبی در بستر بیماری به سر می برد. متأسفانه در آن روز حمله، رفیق رضا یثربی هم در خانه آنها بود. مأموران ساواک بدون توجه به بیماری پدر خانواده با وحشیگری تمام به اهالی خانه و به سه جوانی که در خانه بودند یورش می کردند و چنان شرایط متشنجی در خانه به وجود آوردند که باعث سکت مجدد پدر گشتند. در چنین وضعی با اصرار مادر، مأموران از بردن کیومرث با خود منصرف شدند اما هم رفیق مخفی شده و هم رفیق رضا یثربی هر دو بازداشت شدند، چند روز بعد نیز پدر سنجرى ها زندگی را به درود گفت.

علیرغم این ضربه ساواک به محفل رفقا، از آنجا که کیومرث دستگیر نشد و رفیق یثربی پس از یک هفته، آزاد گردید، عملاً روابط موجود در محفل مبارزاتی رفقا با خطر جدی مواجه نشد. به خصوص که رفیق یثربی در بازجویی در باره علت حضور خود در خانه کیومرث، بر دوستی و همکلاس بودن با کیومرث در دانشکده علم و صنعت تأکید نموده و در طول بازجویی ها روی این حرف باقی مانده و خود را دوست ساده کیومرث معرفی کرده بود.

رویداد رستاخیز سیاهکل و متعاقب آن اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق که شرایط سیاسی جامعه را متحول ساخت در حالی که تأثیر انقلابی خود را بر مبارزات کارگران و توده های تحت ستم به جا گذاشت، باعث شدت گیری مبارزات دانشجویان با رادیکالیسم هر چه بیشتری شد؛ تا آنجا که مبارزات دانشجویی در دفاع از جنبش مسلحانه با رادیکال ترین شعارها، فضای دانشگاه ها را فرا گرفت. در چنین شرایطی مسلم است که دشمن یعنی رژیم شاه در وحشت از جنبش مسلحانه و در هراس از تأثیرات آن در کشاندن توده های مردم به صحنه مبارزه، دیوانه وار به دانشگاه ها یورش برده و دانشجویان مبارز را دستگیر می نمود. در این دوره یکی از اعتصابات بزرگ دانشجویی در دانشکده علم و صنعت در اردیبهشت ۱۳۵۰ رخ داد که رفیق کیومرث و رفقای همراهش در برپائی آن نقش به سزائی ایفاء نمودند. با آشکار شدن نقش رفقا در این مبارزات، ساواک موفق به دستگیری رفیق خشایار سنجرى شد و رفقا کیومرث سنجرى و رضا یثربی تحت تعقیب پلیس قرار گرفتند. در این زمان این دو رفیق که در ارتباط با چریکهای فدائی خلق قرار داشتند برای گریز از دستگیری مجبور به زندگی مخفی شدند.

چریکهای فدائی خلق وارد شد و تنها تعداد محدودی از رفقای با سابقه زنده ماندند که رفیق کیومرث نیز جزء آنها بود. از این زمان به بعد وی به همراه رفقا صبا بیژن زاده، بهنام امیری دوان و حسن فرجودی با تحمل رنج و زحمت فراوان و با درایت انقلابی، بیشترین تلاش را در احیاء سازمان و تداوم کار آن به خرج داد و رفقای باقیمانده را از زیر ضرب پلیس خارج کرد. در سازماندهی پس از ضربات سال ۵۵، رفیق کیومرث مسئولیت شاخه مشهود را که از ضربات سال ۱۳۵۵ مصون مانده بود به عهده گرفت.

حاصل تلاش های مبارزاتی رفیق کیومرث سنجری و همه رفقای سازمانی او که با رنج و زحمت بسیار زیاد ناشی از شرایط مخفی مبارزه و همچنین با جنگ و گریز مداوم با دشمن توأم بود و به واقع حاصل تلاش ها و مبارزات فداکارانه و قهرمانانه چریک فدائی خلق و همه انقلابیون مسلح در سالهای پر بار دهه پنجاه، تقویت روحیه مبارزاتی کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های تحت ستم ایران و کشیده شدن تدریجی آنان به سوی مبارزه بود. امری که در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ با خیزش مردم قهرمان تبریز با برجستگی خود را نمودار ساخت. سپس جنبش توده ای رو به رشد نهاد و توده های مبارز، انقلابی را در سراسر ایران بر پا نمودند که اوج آن قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن بود. اما دریغ که در این زمان رفیق کیومرث دیگر زنده نبود تا ببیند که او با صمیمیت کمونیستی و یکدلی اش با توده های دربند ایران، با عزم آهنین اش در مبارزه علیه دشمنان مردم و با فداکاری ها و از جان گذشتگی های بی دریغ و قبول مسئولیت های دشوار و خطرناک در سازمان چریکهای فدائی خلق، به سهم خود چه تاریخی را در جامعه ایران رقم زده و در پیشرفت مبارزه طبقاتی علیه امپریالیسم و سرمایه داران داخلی در راه رسیدن به سوسیالیسم چه نقش گرانقدری ایفاء کرده است! جریان جان

جریان جان باختن رفیق کیومرث به این صورت بود که در تاریخ ۹ بهمن سال ۱۳۵۵ وی برای تماس با رفقای تهران طبق معمول به تلفن خانه مشهود می رود ولی در آن روز نیروهای انتظامی رژیم شاه جهت تمرین آمادگی برای سرکوب مبارزات مردم اقدام به مانوری نظامی کرده بودند و محیط شدیداً پلیسی بود. در نتیجه او در آن روز مورد شناسائی و تعقیب نیروهای دشمن قرار می گیرد و پس از آن که می بیند که امکان فرار وجود ندارد به درگیری مسلحانه با آنها پرداخته و سپس با خوردن سیانور که مثل هر چریک فدائی خلق دیگر برای محروم کردن ساواک از دستگیری و دست یافتن به اطلاعاتش همیشه زیر زبان داشت، به زندگی سراسر مبارزاتی خود پایان داده و به شهادت می رسد.

باختن رفیق کیومرث به این صورت بود که در تاریخ ۹ بهمن سال ۱۳۵۵ وی برای تماس با رفقای تهران طبق معمول به تلفن خانه مشهود می رود ولی در آن روز نیروهای انتظامی رژیم شاه جهت تمرین آمادگی برای سرکوب مبارزات مردم اقدام به مانوری نظامی کرده بودند و محیط شدیداً پلیسی بود. در نتیجه او در آن روز مورد شناسائی و تعقیب نیروهای دشمن قرار می گیرد و پس از آن که می بیند که امکان فرار وجود ندارد به درگیری مسلحانه با آنها پرداخته و سپس با خوردن سیانور که مثل هر چریک فدائی خلق دیگر برای محروم کردن ساواک از دستگیری و دست یافتن به اطلاعاتش همیشه زیر زبان داشت، به زندگی سراسر مبارزاتی خود پایان داده و به شهادت می رسد. در نشریه کار به تاریخ چهارشنبه اول اسفند سال ۱۳۵۸ در رابطه با درگیری رفیق کیومرث با نیروهای مسلح رژیم شاه، نوشته شده است که: "آنها به او حمله می کنند. رفیق اسلحه را کشیده و

مقاومت می کند و یک نفر از مزدوران رژیم را از پای در می آورد. بعد از چندی در محاصره ساواک قرار می گیرد. رفیق دست به عمل فدائی می زند و از قرص سیانور استفاده می کند. یکی از مزدوران سعی می کند سیانور را از دهان وی خارج کند تا بتواند او را زنده به زیر شکنجه ببرند. ولی رفیق در آخرین لحظات حیات خویش دست کثیف این مزدور را گاز می گیرد و بدین طریق سم سیانور را داخل بدن وی می کند. رفیق به حفظ اسرار سازمانی اش جان خویش را فدا کرد."

به این ترتیب رفیقی که در اردیبهشت سال ۱۳۵۰ زندگی مخفی برگزیده و بطور حرفه ای به جنبش مسلحانه کارگران پیوسته بود، رفیقی که یکی از طولانی ترین زندگی های مخفی در زیر سلطه جهنمی دزخیمان رژیم شاه یعنی نزدیک به ۶ سال را از سر گذرانده بود، در ۹ بهمن سال ۱۳۵۵ جان در راه آرمانهای انقلابی خود نهاد. این چریک فدائی خلق، انقلابی کمونیستی که تجربه سالها مبارزه با پلیس سیاسی را با خود حمل می کرد و با فعالیت های مبارزاتیش از نوجوانی و بعد در طی سالها فعالیت انقلابی در درون سازمان چریکهای فدائی خلق، به واقع تجسم بخشی از تاریخ مبارزاتی مردم ایران بود، اینک در تاریخ مبارزات خونین زحمت کشان و ستمدیدگان ما جاودانه گشته است.

این را مردم مبارز ایران به خوبی می دانند که انقلاب ایران با فداکاریها و جانفشانی های چنین رفقای بود که قادر شد سرانجام رژیم وابسته به امپریالیسم شاه را به زباله دان تاریخ بریزد. باشد که نمونه زندگی پر بار مبارزاتی رفیق کیومرث سنجری همچنان پرفروغ در خدمت پیشروی مبارزات کارگران و ستمدیدگان تا رسیدن به دنیای عاری از ظلم و استثمار قرار گیرد.

گزارشی از گرامیداشت دو روز بزرگ تاریخی

۱۹ بهمن سال ۴۹ حماسه سیاهکل و قیام ۲۲ بهمن سال ۵۷ در محل "میز کتاب" آمستردام!

در گرامیداشت دو روز بزرگ تاریخی (۱۹ بهمن ۴۹، سالروز حماسه سیاهکل و ۲۱ و ۲۲ بهمن سالگرد قیام مردمی سال ۵۷) مراسمی در محل میز کتاب آمستردام برگزار شد که مورد استقبال ایرانیان مبارز در این شهر و کسانی که از شهرهای دیگر هلند آمده بودند، قرار گرفت. این مراسم با خوش آمد گویی رفیق مجری و بخش سرود انترناسیونال آغاز شد. در ادامه، متنی با نام "راوی قصه های درد" قرائت شد. سپس برنامه با سخنرانی رفیق چنگیز قبادی فر از چریکهای فدایی خلق ایران ادامه یافت. عنوان سخنرانی، "تجارب سیاهکل برای مبارزین امروز" بود که در آن سخنران با پرداختن به برخی از تجارب رستاخیز سیاهکل و بررسی شرایط امروز بر ضرورت درس گیری جوانان از این تجارب و بکارگیری شیوه برخورد انقلابیون سیاهکل در پیشبرد مبارزات کنونی تأکید کرد در ادامه، پیام سازمان کردستان حزب کمونیست ایران - کومه له به مناسبت رستاخیز سیاهکل توسط فعالین این سازمان قرائت شد و به این ترتیب بخش اول برنامه پایان یافت. پس از یک تنفس نیم ساعته، بخش دوم برنامه با نمایش کلیپی در بزرگداشت جانبختگان حماسه سیاهکل و قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن آغاز شد. این کلیپ که بوسیله چریکهای فدائی خلق ساخته شده بود مورد استقبال حضار قرار گرفت. پس از نمایش کلیپ، پیام میز کتاب آمستردام به سمع حضار رسید و سپس پیام همبستگی فعالین سازمان ۸ مارس خوانده شد. به دنبال این قسمت نوبت به هنرنمایی آناهیتا و جعفر رسید. این دو با اجرای برخی سرودهای سازمان چریکها و ترانه سرودهای خاطره انگیز دیگر، شور و حال بیشتری به مراسم دادند. به دنبال آن گیل آوایی مهمان برنامه چند شعر خواند در بخش بعدی مراسم بزرگداشت سالگرد سیاهکل، ناصر نجفی اشعاری را در ارتباط با حماسه سیاهکل و تأثیر آن بر ادبیات ایران خواند. بخش پایانی برنامه به پرسش و پاسخ و بحث آزاد حاضرین اختصاص یافت که در این قسمت، حضار با شرکت فعالانه به بحث ها فرصت یافتند تا نقطه نظرات خود را ارائه کنند. در فواصل بین برنامه ها سهراب نیز با نوا کیثار خود به هنرنمایی پرداخت و برنامه بزرگداشت سیاهکل و قیام بهمن در فضایی رفیقانه پایان یافت.

۱۷ فوریه ۲۰۱۳

فعالین چریکهای فدائی خلق ایران - هلند

برعلیه این راه سخن می گویند فرصت طلبان بی‌عملی هستند که کمبود انرژی انقلابی خود را در پوششی از عبارات عاریتی پنهان داشته‌اند و بدین ترتیب خود را نه در کنار مبارزه انقلابی خلق بلکه در هیأت توجیه گر وضع موجود قرار داده و چهره نفرت انگیز خود را در پشت تئوری بافی‌ها حقیر پنهان کرده اند . اما رفیقان عزم نبرد کرده بودند زیرا تجربه تاریخ مبارزات مردم دنیا و سرزمینمان به آنها نشان داده بود که در آن شرایط "مبارزه مسلحانه تنها راه شکستن بن بست مبارزات سیاسی میهن ماست" و براستی برای یک انقلابی راستین مگر همواره مساله اساسی نقب زدن به قدرت توده ها و کشاندن آنها به صحنه اصلی نبرد ناپودی سلطه امپریالیسم جهانی نمی باشد؟ رفیقان در عین مبارزه هر چه بیشتر درک کردند که واقعیات عینی و تأثیراتی که مبارزه مسلحانه بر نیروهای انقلابی جامعه می‌گذاشت بتدریج لایه‌های آماده‌تر خلق را بسیج کرده و امر سازماندهی مبارزات آنها را در مقابلشان قرار خواهد داد.

رفیقان با "مقادیری باروت و چند اسلحه" شروع به نبرد کردند و دشمن کور اندیش هنوز از تمام حقایقی که درون سنگر مبارزه می‌گذشت خبری نداشت که چگونه رفیقان همسنگر ضمن پیکاری بی امان همه تلاش خود را بکار میبردند که خود را در برابر گلوله های دشمن، سپر رفیق خود سازند تا مگر آن رفیق زنده بماند و امکان این را بیاید که بتواند گامهای هر چه بلندتری جهت نابودی دشمن بردارد ، مبارزه‌ای بی امان که فقط از عاشقان به توده‌ها میسر بود.

چند سال بعد این "مقادیری باروت و چند اسلحه" به فریاد "سرتاسر ایران را سیاهکل میکنیم" تبدیل شد.

یاد تمام رفیقان سیاهکل گرامی باد!
عبداله باوی
فوریه ۲۰۱۲



نفرت از شاه و طبقه‌اش را با عشق به توده‌ها و آگاهی انقلابی ، یعنی دانش سیاسی را با صداقت انقلابی پیوند دادند.

آنها مطالعه را نه برای افزایش محفوظات ذهنی بلکه برای افزایش شناخت خود از قانونمندیهای تکامل جامعه و آگاهی از مبارزات خلقها پیش می بردند تا با دیدی علمی‌تر با زندگی خلقها آشنا شوند و از این طریق بتوانند در مبارزات آزادیبخش خلقها رهیابی کنند. آنها نه تنها فقر، ستم و تحقیر توده ها را مشاهده بلکه تجربه نیز کرده بودند، و نیز ریشه بدبختیها را دریافته و از دشمن توده‌ها شناخت به دست آورده بودند. ولی سازشکاران، رفیقان را جوان خواندند، و به این ترتیب تعریفی که از "پیری" دادند فقط خیانت بود، و راه آنها را "بیماری کودکی..." نامیدند و با فضاخت و فرتوتی از "انقلاب سفید" شاه تعریف کردند و آنها انقلابی نوپا نامیدند. ولی رفیقان دریافته بودند که امپریالیستها، بورژواهای وابسته و کلیه مرتجعین داخلی همگی دشمنان خلق ما هستند و هیچ راهی برای رسیدن به آزادی جز مبارزه مسلحانه وجود ندارد. و همه کسانی که

وقتی رفیق علی اکبر صفائی فراهانی با توشه‌ای از تجربه در جنگ یا دشمن صهیونیستی از فلسطین برگشت با تعدادی از رفقای سابق خود مواجه شد که گروهی شکل داده و با مقادیری باروت و چند اسلحه، ولی با ایمان و قاطعیت به تدارک عمل مسلحانه برخاسته بودند. او دید که آنها با همین تجهیزات کم می‌خواهند با دشمنی در بیفتند که تا بن دندان مسلح و مشاوران آمریکایی آنها را آموزش داده اند، انهم در شرایطی که سمبل ظلم و ستم یعنی شاه، با ستمگری بر توده‌ها کار را به آنها رسانده بود که ایران را "جزیره ثبات" مینامید. در برخورد با رفقا، رفیق فراهانی فوراً دریافت که رفیقان پی برده‌اند که در شرایطی که مبارزه آغاز میشود، فداکاری و جانبازی پیشگامان لازمه پیشبرد امر انقلاب است، و نیز آنکه فقط نفرت از شاه، آنها را به چپ روی کشانده و به "تئوری قهرمانان" متمایل می سازد و از سوی دیگر بدون نفرت از شاه و طبقه‌اش و کل نظام حاکم، آنها احتمالاً به راست روی کشانده شده و از زمره کسانی می شوند که در انتظار معجزه برای رسیدن به آزادی نشسته اند. اما آنها چنین نکردند، آنها

تحت مناسبات استثمارگرانه نظام سرمایه داری وابسته حاکم بر ایران و حکومت رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی، اوضاع کار و حیات میلیونها زن از زنان ستمدیده و بویزه زنان کارگر و زحمتکش هر روز وخیم تر از قبل می گردد. رشد روز افزون آمار خودکشی در میان زنان بجان آمده انعکاس این واقعیت است. شعر زیر در توصیف این واقعیت و پس از انتشار خبر مربوط به خودکشی زنی که چندی پیش در مشهد با تفنگ شکاری صورت گرفت، سروده شده است:

زن ستیزی حلقه زده
در شکسته خم دست های او.
ارتجاع می رقصد
در چشمان بی فروغ او
می بنده لب های بی کلام او.
بربریت چمبره زده
در امنیت زانوان بی توان او.
سرمایه می جهد
از این شانه به آن شانه او.



"کانی یزدانیان"

گرامی باد سالگرد رستاخیز سیاهکل

و قیام پرشکوه بهمن

خلق های قهرمان ایران !



بار دیگر در آستانه سالگرد رستاخیز سیاهکل و قیام پرشکوه بهمن قرار داریم که گرامیداشت آن ها وظیفه تخطی ناپذیر هر نیروی انقلابی است، چرا که این دو رویداد بزرگ تاریخی در تاریخ سراسر مبارزه و مقاومت

کارگران و زحمتکشان علیه سلطه امپریالیستی در ایران و نظام سرمایه داری وابسته حاکم نقاط عطف انکار ناپذیری بوده و به همین اعتبار هم در جنبش انقلابی کشور ما جایگاه ویژه ای یافته و در حافظه تاریخی مردم ما ماندگار شده اند.

در ۱۹ بهمن سال ۱۳۴۹ دسته پارتیزانی جنگل به فرماندهی رفیق علی اکبر صفائی فراهانی با حمله به پاسگاه سیاهکل - در جنگل های لاهیجان - به رژیم مزدور شاه اعلام جنگ داده و مبارزه ای را آغاز نمودند که در مسیر خود فضای سیاسی حاکم بر سراسر کشور را دگرگون نمود و با در هم شکستن بن بست مبارزاتی و نشان دادن شیوه انقلابی مبارزه ، رخوت حاکم بر مبارزات روشنفکران و پیشرو توده ها را زدود و جاری شدن سیل مبارزه توده ای را تسهیل نمود. هفت سال بعد، همگان به عینه دیدند که نسیمی که در سیاهکل وزیدن گرفته بود چه زود به طوفانی سهمگین بدل شد که طی آن مردم بپا خاسته فریاد می زدند "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم" و سپس با قیام بهمن نقطه پایانی همیشگی بر سلطه رژیم سلطنت گذاشتند.

متأسفانه سرنگونی رژیم سلطنت با قطع سلطه امپریالیستی که از اهداف اصلی رزمندگان سیاهکل بود توأم نگشت و به همین دلیل هم سلطه امپریالیستی این بار در پوشش جمهوری اسلامی تداوم یافت. امپریالیستها که با انقلاب مردم سلطه خود را در خطر می دیدند در کنفرانس گوادالوپ جمهوری اسلامی را به مثابه آلترناتیو مورد نظرشان تعیین نموده و این بدیل امپریالیستی در طول حیات سراسر جنایت بار خود بر سر مردم ما آن آورد که زبان از بیانش قاصر است.

رزمندگان سیاهکل با این تحلیل که "هر گونه تغییر و تحولی در جامعه بدون آن که به تضاد اصلی نظام موجود، یعنی تضاد بین خلق و سلطه امپریالیستی، توجه شود ، تبدیل به یک چیز پوچ و مهمل می گردد" رژیم سلطنت را به مثابه کانال اصلی سلطه امپریالیسم به توده ها شناسانده و آن را آماج حملات دلیرانه خود قرار دادند. و دیدیم که با اوج گیری انقلاب مردم و فرار شاه ، مردمی که این پیام را در طول ۸ سال نبرد مسلحانه گرفته بودند فوراً فریاد بر آوردند "بعد از شاه نوبت آمریکاست" چرا که می دانستند بدون نابودی سلطه امپریالیستی و نظام سرمایه داری وابسته امکان رسیدن به آزادی وجود ندارد. و این واقعیت را قدرت گیری جمهوری اسلامی به عینه به اثبات رساند. و مردم در ۳۴ سال گذشته و در زیر سلطه جمهوری اسلامی شاهد بودند که سر دمداران این رژیم جنایتکار در حالی که بر علیه امپریالیسم شعار می دهند خطوط دیکته شده از سوی آن ها را پیش برده و نه تنها در ایران بلکه در منطقه و سراسر جهان ، جاده صاف کن پیشرفت سیاست های ضد خلقی امپریالیسم شده اند. تجربه رفتن شاه و آمدن خمینی و ملا خور شدن همه مطالبات مردم به آشکاری نشان داد که تئوری رزمندگان سیاهکل که قطع سلطه امپریالیسم را هدف این مرحله از انقلاب می دانست چه ارتباط غیر قابل انکاری با واقعیت داشته و چرا تا سلطه امپریالیستی و نظام سرمایه داری پا برجاست ، از آزادی و دموکراسی و دیگر مطالبات مردمی هم خبری نخواهد بود.

امروز در شرایطی سالگرد این رویدادهای بزرگ تاریخی را گرامی می داریم که بار دیگر شاهد بازار گرمی آلترناتیو سازی های امپریالیستی می باشیم. کنفرانس های استکھلم، بروکسل و پراگ نمونه های آشکاری از این تلاش ضد انقلابی هستند. قدرت های بزرگ در پوشش متحد کردن مخالفین جمهوری اسلامی در تلاش اند تا نظر مردم را به بدیل هائی جلب کنند که هنوز به قدرت نرسیده مهر وابستگی بر پیشانی دارند. و درست به همین دلیل هم نه کسی آن ها را جدی می گیرد و نه این تلاش ها را می توان در راستای مبارزه برای سرنگونی انقلابی رژیم حاکم که تنها راه رسیدن به آزادی است ، تلقی نمود. برآستی چرا باید مردمی که یک بار تداوم سلطه نظام سرمایه داری در زیر پرچم خمینی و جمهوری اسلامی را تجربه کرده اند بار دیگر به چنین آلترناتیو هائی دل خوش کنند.

مردم مبارز ایران !

تجربه مبارزات انقلابی در حداقل نیم قرن اخیر نشان داده تا نظام سرمایه داری حاکم که تا مغز استخوان به امپریالیست ها وابسته است از پائین و به دست کارگران و توده های ستمدیده نابود نشود ، امکان رهائی از شرایط فلاکت بار کنونی وجود ندارد و تنها با رهبری طبقه کارگر متشکل و مجهز به ایده ثوُلُوژی کمونیستی است که پیروزی دست یافتنی است. اما مشکل بزرگ اینجاست که طبقه کارگر ایران در شرایط

دیکتاتوری عنان گسیخته حاکم بر جامعه ، از طریق مبارزات مسالمت آمیز امکان تشکل ندارد. در واقع دیکتاتوری حاکم که دارای ماهیت امپریالیستی است نه فقط به طبقه کارگر بلکه به هیچ قشر و طبقه دیگری امکان متشکل شدن نمی دهد. بنابراین، از یک طرف این واقعیتی است که کارگران و زحمتکشان و دیگر توده ها در شرایطی که دیگر تداوم ظلم و ستم برای آنان غیر قابل تحمل می گردد ، بپا خاسته و نظم ظالمانه حاکم را دچار اخلال خواهند کرد و در واقع قیام هائی برپا خواهند نمود، و از طرف دیگر چون شرایط دیکتاتوری امکان متشکل شدن به طبقه کارگر و در نتیجه رهبری قیام توده ها را به طبقه کارگر نمی دهد، چنان قیام هائی محکوم به شکست هستند. این واقعیتی است که تجربه شکست قیام بهمن بروشنی در مقابل چشم همگان قرار داد. در اینجاست که راه استراتژیکی ای که رزمندگان سیاهکل به آن باور داشتند و رزم دلاورانه خود را برای تحقق آن آغاز نمودند، ضرورت و حقانیت خود را مطرح می کند که همانا راه مبارزه مسلحانه توده ای است. اگر امپریالیست ها دشمنان اصلی مردم ما هستند که امروز از کانال رژیم منفور جمهوری اسلامی عمل می کنند، طبقه کارگر و توده های تحت ستم ایران هیچ راهی جز مسلح کردن خود و مبارزه مسلحانه طولانی با این دشمنان جهت رهائی و نجات خود از جهنمی که امروز در آن زندگی می کنند ندارند.

با توجه به چنین واقعیتی است که در حوزه دیگر امروز باید با قاطعیت علیه همه نیرو ها و کسانی برخاست که می خواهند با کمک امپریالیست ها و با شرکت در پروژه های آلترناتیو سازی آن ها، مردم ما را فریب داده و ادعا می کنند که گویا برای رسیدن به آزادی و دموکراسی در چنین راهی گام بر می دارند.

واقعیت این است که راه رسیدن به آزادی همان راهی است که چریکهای فدائی خلق با برپائی رستاخیز سیاهکل با تئوری و عمل خود آن را نشان دادند. بدون انقلابی بزرگ برای نابودی سلطه امپریالیسم و نظام سرمایه داری حاکم هیچ راه نجاتی وجود ندارد و این تنها راهی است که در مقابل مردم ما و نیرو های انقلابی قرار دارد که باید با همه وجود در جهت اش گام برداشت و انقلاب ایران را به پیروزی رهنمون کرد.

مرگ بر امپریالیسم !

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی !

پیروز باد انقلاب ضد امپریالیستی خلق های ایران !

گرامی باد خاطره فراموش نشدنی رزمندگان سیاهکل و توده های قیام کننده در بهمن ۵۷

چریکهای فدائی خلق ایران
بهمن ۱۳۹۱

گزارشی از مراسم بزرگداشت رستاخیز سیاهکل....

از صفحه ۲۴

بدنبال آن یک ویدیو کلیپ مبارزاتی به یاد رزمندگان سیاهکل پخش شد که مورد استقبال حاضرین قرار گرفت. به دنبال نمایش این فیلم کوتاه، رفیق چنگیز قبادی فر به عنوان سخنران مراسم در پشت میکروفون قرار گرفت و سخنرانی خود را با عنوان "برخی از تجارب سیاهکل برای مبارزین امروز" ایراد نمود. او در صحبت‌هایش ضمن بزرگداشت یاد رفقای سیاهکل، کمونیست‌های فدایی و مبارزین جانب‌ناخته در جریان انقلاب سال‌های ۵۶-۵۷، به طور خلاصه به مهمترین رتوس بنیان‌های فکری چریک‌های فدائی خلق و تحلیل‌های مارکسیست - لنینیستی که راهنمای رزمندگان سیاهکل بود، پرداخت و تاکید کرد که چگونه پراتیک اجتماعی و واقعیات تاریخی‌ای که پس از رستاخیز سیاهکل در جامعه ایران بوقوع پیوست و باعث پیوند بین کارگران و زحمتکشان با چریک‌های فدائی شد، صحت آن تحلیل‌ها و مواضع رزمندگان سیاهکل را به اثبات رسانید.

سخنران سپس در بخش بعدی صحبت‌هایش با مروری کوتاه بر عملکردهای اقتصادی و سیاسی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به مثابه تجلی تداوم سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته در کشور ما بر این مسأله انگشت گذارد که کارگران و جوانان ایران که اکنون بار اصلی مبارزه با این رژیم سرکوبگر را بر عهده دارند، باید با درس‌گیری از مبارزات گذشته و مهمتر از آن با آموختن از شیوه برخورد و تفکر رزمندگان سیاهکل به امر آموزش و ارتقاء آگاهی مبارزاتی خود پرداخته و این تجربه را اکیداً مورد توجه خود قرار دهند که در شرایط دیکتاتوری حاکم بر جامعه ایران تنها با تکیه بر سلاح و در پرتو کاری سیاسی - نظامی می‌توان یک سازمان مبارزاتی پایدار در ایران بوجود آورد و جوانان ما باید در پرتو این تجربه، با شناخت نیازهای مبارزاتی کنونی، خود را به شکل مخفی و در چارچوب یک سازمان سیاسی - نظامی سازمان داده و در جهت پیشبرد امر انقلاب بر علیه دیکتاتوری حاکم گام بردارند؛ انقلابی که تنها در بستر سازمان دهی یک جنگ توده‌ای علیه دشمنان رنگارنگ مردم به پیروزی دست خواهد یافت.

سخنان و مواضع مطرح شده در این سخنرانی مورد استقبال حاضرین قرار گرفت و بسیاری از شرکت‌کنندگان در جلسه در صحبت‌های خارج از جلسه با رفقای برگزارکننده بر ضرورت اتخاذ خط مشی و مبارزه قهر آمیز به عنوان تنها زبان قابل فهم طبقه حاکم و رژیم جمهوری اسلامی تاکید می‌کردند. با پایان سخنرانی رفیق قبادی فر، بخش بعدی برنامه که یکی از ویژگی‌های برجسته این مراسم بود یعنی بخش جوانان، با عنوان "جوانان و سیاهکل" آغاز شد. در این بخش تنی چند از جوانان مبارز فرصت یافتند که از نقطه نظر خویش با الهام از سیاهکل و مبارزه قهرمانانه چریک‌های فدایی خلق ایران، حاضرین را از برداشت‌ها و دیدگاه‌های خود نسبت به رستاخیز سیاهکل آگاه سازند. در قسمت اول این بخش رفیق سارا شعر "خطابه تدفین" سروده فراموش نشدنی شاعر گرانقدر احمد شاملو را به زیبایی قرائت کرد. بدنبال او پویا عزیزی صحبت‌هایی را با عنوان "دیروز، عملیات سیاهکل، امروز بازسازی پروژه انقلاب" ارائه داد و با تاکید بر حقانیت مبارزه رزمندگان سیاهکل مطرح کرد که جوانان امروز وظیفه دارند تا با یادگیری از شیوه تفکر آن‌ها "بدون هراس از هیچ شکل از مبارزه"، در جهت پیکار برای سرنگونی جمهوری اسلامی به منظور تحقق امر انقلاب گام بردارند. بدنبال پویا نوبت به صمد بهادری طولابی رسید و این جوان مبارز نیز در صحبت‌هایی با عنوان "سیاهکل، مشعل آگاهی"، انرژی مبارزاتی جوانان امروز را به "آتش زیر خاکستر" تشبیه نمود و سپس بر ضرورت پیوند هر چه بیشتر با جوانان به منظور کمک به گسستن هر چه وسیعتر آنان از تبلیغات ارتجاعی جمهوری اسلامی و تشدید تلاش‌های آگاه‌گرانه در میان جوانان تاکید کرد.

سخنان رفقای جوان با استقبال جمعیت حاضر روبرو و مورد تشویق آن‌ها قرار گرفت. در انتهای بخش برنامه جوانان، مراسم یادمان سیاهکل و قیام بهمن با قرائت دستجمعی سرود انترناسیونال در محیطی صمیمانه و مبارزاتی به پایان رسید.

لازم به ذکر است که مراسم یادمان سیاهکل به صورت مستقیم توسط سیستم "لایو استریم" از شبکه پلتاک نیز پخش شد و تعدادی از هموطنان مبارز در کشور های مختلف در جریان آن قرار گرفتند.

با ایمان به پیروزی راهمان
فعالین چریک‌های فدائی خلق ایران-نروژ
۱۲ فوریه ۲۰۱۲

آکسیون اعتراضی بر علیه

از صفحه ۲۴

تعداد زیادی از رهگذران و بویژه جوانان و زنان انگلیسی و غیر انگلیسی ضمن صحبت با برگزار کنندگان آکسیون و کسب اطلاع از اوضاع جاری در ایران حمایت خود از این حرکت‌ها را اعلام کرده و بر ضرورت مبارزات مستقلانه و متحدانه توده‌های تحت ستم بر علیه امپریالیسم، نظام سرمایه داری و رژیم‌های مرتجع و دیکتاتور تاکید می‌کردند.

یک خانم انگلیسی در پایان آکسیون با قدردانی از این گونه حرکات آگاه‌گرانه گفت که باید همه نیروهای انقلابی چنین مبارزاتی را سازمان دهند. چند جوان لیبیایی ضمن صحبت با رفقای ما و حمایت از اهداف این حرکت، با تکیه بر تجارب مبارزاتی اخیر در لیبی تایید می‌کردند که با سرنگونی دولت فذافی مزدور و روی کار آمدن رژیم جدید در واقع مثنی تجار ثروتمند جای حکومت قبلی را گرفته و بر خلاف تبلیغات فربیکارانه امپریالیستها توده‌های محروم لیبی به هیچ یک از خواسته‌های ابتدایی و عادلانه خود نرسیده‌اند.

چند جوان مصری نیز با تاکید بر تداوم مبارزات انقلابی مردم مصر بر علیه حکومت مرسى مزدور در مصر مطرح می‌کردند که مردم مصر با مبارزات دموکراتیک و آزادیبخش خود بر علیه مرسى و شرکا اجازه نخواهند داد که آنها در مصر یک جمهوری اسلامی همچون رژیم حاکم بر ایران بر سر کار بیاورند. برخی دیگر از دیدار کنندگان از این آکسیون که اهل عربستان سعودی بودند با ذکر این واقعیت که حکومت‌های عربستان و جمهوری اسلامی رژیم‌های مرتجع و وابسته هستند بر اصل جدایی دین از دولت به عنوان یکی از خواسته‌های ابتدایی مردم عربستان تاکید می‌کردند.

یک دختر جوان چینی پس از صحبت‌های طولانی در مورد وضعیت جنبش انقلابی مردم ایران بر علیه امپریالیسم و ارتجاع، با ارج گذاری بر کار سازماندهندگان این آکسیون افشاگرانه و آرزوی موفقیت برای مردم و بویژه زنان تحت ستم ایران در مبارزه شان برای کسب آزادی و دموکراسی مطرح میکرد که ای کاش مبارزان چینی نیز مبادرت به برگزاری چنین آکسیون‌های آگاه‌گرانه ای می‌کردند.

آکسیون امروز که با هدف افشاگری در مورد جنایات وحشیانه رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی و دفاع از مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران بر پا شده بود، مورد استقبال اکثر بازدیدکنندگان قرار گرفت و یک حرکت موفق مبارزاتی در خارج کشور بود.

فعالین چریک‌های فدایی خلق در لندن

۲۶ ژانویه ۲۰۱۲

آکسیون اعتراضی بر علیه اعدام های اخیر!



در بعد از ظهر امروز (شنبه ۲۶ ژانویه ۲۰۱۳) در اعتراض به موج جدید اعدامهای وحشیانه ای که در ماه های اخیر توسط رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی برای پراکندن بذر رعب و وحشت و گسترش اختناق در کشور سازمان یافته، یک حرکت اعتراضی در شهر لندن برگزار شد. این آکسیون اعتراضی از ساعت ۲ بعد از ظهر در میدان "ترافلگار اسکوئر" و با حضور تعدادی از ایرانیان مخالف رژیم آغاز شد و ۲ ساعت به طول انجامید. **فعالین چریکهای فدایی خلق ایران و سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان که با انتشار یک فراخوان از سازماندهندگان این حرکت اعتراضی بودند.**

در این حرکت عکسها و بنرهای بزرگ حاوی تصاویر جنایات دهشتناک ۳۳ سال گذشته جمهوری اسلامی در حق توده های تحت ستم ما به همراه شعارهایی نظیر "مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد مبارزات آزادیبخش خلقهای تحت ستم بر علیه امپریالیسم"، زندانی سیاسی آزاد باید گردد" و ... را به نمایش در آورده و با توضیحات آگاه گرانه در مورد اوضاع عمومی ایران و شرایط زیست و مبارزه توده های تحت ستم در جامعه تحت سلطه ایران و افشاگری در مورد اعدامهای اخیر و اهداف سرکوبگرانه جمهوری اسلامی به ضرورت دفاع افکار عمومی و مردم آزادیخواه از اهداف عادلانه مبارزات مردم ایران تاکید کردند. در جریان این حرکت اعتراضی که در یکی از شلوغ ترین مراکز لندن برگزار شد، تعداد بسیار زیادی از رهگذران، از بنرها و تصاویر جنایات جمهوری اسلامی که رفقای ما بر روی زمین گسترده بودند، دیدار کرده و اعلامیه های افشاگرانه ای که بزبان انگلیسی و فارسی از طرف آنها به طور مشترک برای آگاهی افکار عمومی از ابعاد اعدامها و سرکوب های خونین جاری در ایران تهیه شده بود را دریافت و مطالعه کردند.

صفحه ۲۳

گزارشی از مراسم بزرگداشت رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن در نروژ!



روز شنبه ۹ فوریه ۲۰۱۳، به مناسبت فرارسیدن چهل و دومین سالگرد رستاخیز سیاهکل، روزی که نقطه آغاز جنبش مسلحانه کارگران و خلقهای ستمدیده ایران بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه بود، و همچنین سی و چهارمین سالگرد قیام پر شکوه مردمی بر علیه این رژیم، مراسم بزرگداشتی در شهر اسلو نروژ بر پا شد. این مراسم که به همت فعالین چریکهای فدایی خلق در نروژ سازمان یافته بود از ساعت ۶ بعد از ظهر شنبه ۹ فوریه در یکی از سالن های مرکزی شهر اسلو آغاز و تا ساعت ۱۱ شب به طول انجامید. سالن مراسم با آرم پر افتخار سازمان "چریکهای فدایی خلق ایران"، تصاویر رزمندگان سیاهکل و شعارهایی نظیر "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، به زیبایی آراسته شده بود. همچنین عکس های مربوط به ۳۴ سال جنایات جمهوری اسلامی در حق کارگران و توده های ستمدیده و جلوه های مبارزه و مقاومت مردم بر علیه این رژیم نیز آذین بخش دیوارهای سالن شده بود. در زیر سکوی سخنرانی، پوستر زیبایی به مناسبت چهل و دومین رستاخیز سیاهکل توجه حاضرین را به خود جلب می نمود، پوستر که در آن برای اولین بار عکس انقلابی کبیر ارنستو چه گوارا درکنار رفیق صفائی فراهانی، فرمانده جنگل، رفیق احمد فرهودی معاون فرمانده و رفیق کبیر غفور حسن پور، مؤسس اصلی گروه جنگل در کنار جمعی از رفقای فراموش نشدنی سیاهکل، دیده می شد. در آغاز برنامه، رفیق مجری برنامه ضمن خوشامد گویی به حضار، متن کوتاهی را در بزرگداشت یاد رزمندگان سیاهکل به استماع آن ها رسانید و جمعیت حاضر سپس به پا خاست و به مدت یک دقیقه به یاد پر افتخار نسلی از رشیدترین و آگاه ترین فرزندان کارگران و خلقهای ستمدیده ایران یعنی رزمندگان سیاهکل کف زدند.

صفحه ۲۳

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!